

# هدایه مفید در کفر

بپست و ششم از سفر تکوین در بیان حال اسخی باین نحو جان و بیان کشته است و اسخی در گزار ماند و مردمان امکان در  
خصوص نیش سوال نمودند او گفت خواهر منست زیرا بکفن اینک زن منست زبید مبادا که مردمان اینمکان مرا بواسطه اینها  
بکشند چونکه خوش منظر است و واقعشکه در اینجا اتمام ماندنش بطول انجامید و ابی ملک ملک سلطان از منظره ملاحظه  
نموده تکریمت و اینک اسخی باز از خود بقاء بازی میکند و ابی ملک اسخی را احضار نموده گفت که اینک تحقیق زن تست پس چرا گفته  
که خواهر منست و اسخی و بزرگت این سببکمان کردم مبادا که بواسطه او بهم رسد بان مرقومات صریح در مشرعیت تفتیه از پنجه بود  
که جناب اسخی زن خود گفت که خواهر منست و بدین واسطه ضرر را از خود دفع نمود **شاه چهارم** در باب ۲۱ پست و یکم  
از کتاب اول شموئل در بیان حال جناب داود در هنگام فرار او از شاول باین نحو رقم شده است و داود با جی ملک گاه گفت  
که ملک مرا بکاری امر فرمود و من گفتم که بکار بیکه نوزاد میفرستم نوزاد امر فرمودم کسی مطلقا نداند و جوانان را بفلان و فلانجا تعیین نمود  
پس جناب داود در اینجا تفتیه کرد و فرار خود را مخفی نمود و از گاهن نان تقدمه گرفت و خورد و حال آنکه خوردن نان تقدمه بجهت او لازم  
بود و شمشیری نیز گرفت و بواسطه تفتیه نجابت یافت اگر چه بدین سبب شهادت و پیغمبر گاهن کشته شدند و تمامی اهل نوبه که شهر گاهن آن  
از رجال و زنان و اطفال شهر خواره و همچنین جوانان از کاه و حمار و کوسفند بدم شمشیر کشته شدند لیکن جناب داود خود شش سالم ماند  
بواسطه تفتیه و بدین خدا از روی نمود بعد از شاول با پیشود گفت که جناب داود پیغمبر خدا بلکه پسر خداست بنا بر قول ایشان که خدا را  
شناخته بود پس معلوم و محقق کردید که تفتیه در عین پیغمبران سابق مشرع بوده است **شاه پنجم** در بیان حال پیکان باه نبی  
در باب ۲۲ پست و دوم از کتاب اول ملوک مرقوم است که او نیز با آن چهار صد نفر پیغمبر موافقت نمود تفتیه پس از آنکه او را مطهر  
نمودند و قمشر دادند مطهر شد و بیاد شاه هود و بیاد شاه اسرائیل گفت شما مغلوب خواهید شد پس این تفتیه در اول تفتیه نمود بسبب  
جواز آن و اگر چه او همی در ستان احوال را بدانی باب مذکور را مطالعه کن چون طولانی بود نقل نشد **شاه ششم** در باب ۹ هم  
از انجیل متی بعد از آنکه جناب مسیح علیه السلام آن دو کو را شفا داد در باب ۳۳ باین نحو جان و بیان کشته است و در حال چنان نشان باز شد  
عینی ایشان را بیکه فرمود که زنها کسی اطلاع نیابد پس جناب عینی امر بکمان معجزه مینماید از زوس هود تفتیه **شاه هفتم**  
در باب ۱۱ شانزدهم از انجیل متی باین نحو رقم شده است و هنگامیکه عینی بنواحق قصر تبه فیلیس امداز شاکردن خود پرسیده گفت  
مردم مرا که پس از نام چه شخص میگویند و گفتند بعضی بچای تعبد دهنده و بعضی الیاس و بعضی ارمیا یکی از انبیاء است ایشان را  
گفت شما مرا که میدانید و شمعون پطرس در جواب گفت که توئی مسیح پسر خدای زنده و عینی در جواب وی گفت مبارک هستی  
ای شمعون این یونان که جسم و خون این را بر تو کشف نکرده بلکه پدر من که در آسمانست و من نیز تو را میگویم که توئی پطرس و این  
صخره کلبنای خود را بنا میکنم و ابواب جهنم بر آن است بنا نخواهد یافت و کلبد های ملکوت آسمان را بنویسند و آنچه بر زمین  
بندی در آسمان بسته کردد و آنچه بر زمین کشائی در آسمان کشاده شود و آنگاه شاکردن خود را فدای فرمود که هیچکس نگوید که  
او مسیح است و این مسیح علیه السلام در اینجا شاکردن های خود را امر تفتیه پیغمبرها بدی حتی اگر از حواریین میسر میسرند که این مسیح است  
باین موافق این تعلیم باید انکار نمایند و بگویند مسیح نیست یا جناب عینی خدا را شناخته بود که شاکردن های خود را امر تفتیه و دروغ  
گفتن می نمود و حال آنکه ابن الله بلکه الله بود بنا بر قول ایشان با اینکه مسیح نبود و با اینکه اطلاق این نظر بر خود دوست میباشد  
خدا گواه است همین بکشاهد از برای اثبات مشرعیت تفتیه کافست **شاه هشتم** در باب اول از انجیل مرقوم بعد از شفا  
دادن آن مریض از قول جناب مسیح چنین رقم شده است و او را فدای کرد و فوراً مریض فرموده و گفت زنها را کس بران خبر میداد بلکه تفتیه  
خود را بگانه بنما و آنچه موشی فرموده و بجهت نظهر خود بکدن نا برای ایشان شهادتی ستورده و لکن بیرون رفتن از کرم و عطر  
و شهرت دادن این امر بجهتیکه بعد از آن او یعنی عینی نتوانست اشکارا بشهرت را بد بلکه در و بر آنها بیرون میسرند و مردم از هر طرف  
نزد وی میامدند و این پس ازین ابواب نیز معلوم میشود که عینی بجهت تفتیه امر بکمان معجزه خود نموده و انرا اطلاع نموده باین

# شبهات و مغالطات فیس

سبب عدم کلی بر جناب عیسی وارد شده دیگر نتوانست اسکا را بان شهر بیاید معلوم میشود که تقیبه در دین مسیح خیلی سخت بوده است تا اندازه که معجزه که از برای هدایت خلق است هر یک از آن میناید بدخلو هدایت نیابد مسیح محفوظ ماند و حال آنکه محتمل شده بود دیگر از برای اینکه کشته بشود بنا بر قول متابعاتش لیکن چون تقیبه دین پیغمبران سابق بوده خواست از اینز تکبیل کردن باشد **شاهد پنجم در باب ۵** پیغمبر از انجیل مرض بعد از شفا دادن دختر دینس و بازنده نمودن او در ۳۳ پیران خوردیم شده ۳۳ پیران تا زینا کد بسیار فرمود کسی ازین امر مطلع نشود **شاهد ششم در باب ۶** هفتم از انجیل مرض بعد از شفا دادن آن لال و کرد زاپه ۳۳ مسطور است ۳۳ پیران تا زادن فرمود که هیچکس را خبر ندهند **شاهد هفتم در باب ۷** هشتم ایضا از انجیل مرض بعد از شفا دادن شخص کوری در بیت صیدا در ۳۳ پیران خود جان و بیان کننده است ۳۳ پیران از انجیل مرض بعد از شفا داده شود و هیچکس را در انجا خبر ندهد **شاهد نهم در باب ۹** نهم از انجیل مرض ۳۳ و از انجا خوانده شد در جبلت میکشند و میخواست کسی او را بشناسد ۳۳ زیرا که شاکر دان خود را اعلام فرموده و میگفت پسران تان بدست مردم کشته میشود **شاهد دهم در باب ۱۰** پیغمبر از انجیل اوفا بعد از شفا دادن بر ص ۱۱۱ او را فدغن فرمود هیچکس را خبر ندهد **شاهد یازدهم در باب ۱۱** نهم از انجیل اوفا باین نحو مسطور کرده است ۱۱ و هنگامیکه او بر تنها عبادت مشغول بود شاکر دانش همراه او بودند از ایشان پرسیده گفت مردم مرا که میدانند ۱۱ در جواب گفتند بجای تعجب دهنده و بعضی ایس و دیگران میگویند که یکی از انبیا پیشین برخواستند است ۱۱ بدیشان گفت شما مرا که میدانید پطرس در جواب گفت مسیح خدا ۱۱ پس از ان اشارت فدغن بلیغ فرمود که هیچکس ازین اطلاع مدهید **شاهد دوازدهم در باب ۱۲** دوازدهم از انجیل اوفا باین نحو مسطور کرده است ۱۲ و هنگامیکه او بر تنها عبادت مشغول بود معجزات مینمود و اینکه او را مسیح نگویند و الا انتشار معجزات و ملاحظه شدن خود را بلیغ مسیح خیلی دوست میداشت **شاهد سیزدهم در باب ۱۳** سیزدهم از انجیل مرض دیوانه را امر میفرماید که برو معجزه او را انتشار بدهد و همچنین در باب ۱۴ هفتم از انجیل اوفا فرمودست که جناب عیسی شاکر دان جناب پیغمبر را امر با انتشار معجزات مینماید **شاهد چهاردهم در باب ۱۴** چهاردهم از انجیل اوفا فرمودست که بان دیوانه فرمود برو حکایت کن معجزات مرا **شاهد پانزدهم در باب ۱۵** پانزدهم از انجیل اوفا در تقیبه کردن پطرس باین نحو فرمود شده است ۱۵ اما پطرس در جواب او نشسته بود که تا گاه کتیری نزد وی آمده گفت تو هم با عیسی جلدی بودی ۱۵ او در جوابی هم انکار نموده گفت نمیدانم چه میگوئی ۱۵ چون بدلیل پیر و زرف کتیرک دیگر او را دیده بخاطرین گفت این شخص نیز از رفقای عیسی است ۱۵ صریح است ۱۵ باز فرمود که این مرد را نمیشناسم ۱۵ بعد چندی آنانیکه ایستاده بودند پیش آمده پطرس را گفتند البته تو هم از انها هستی که هر نوبت بودی لالت مینماید ۱۵ پس آغاز سخن کردن و قسم خوردن نمود که این شخص را نمیشناسم که در ساعت خرویس بانک زده است **شاهد شانزدهم در باب ۱۷** شانزدهم از انجیل اوفا فرمودست که چهار شاکر دانست زیرا که مرقس در باب ۱۳ چهاردهم از انجیل خود و لوفا در باب ۲۲ بیست و دوم و پوخا در باب ۱۸ هفتم از انجیل اوفا با اندک اختلاف ذکر نموده اند **شاهد هجدهم در باب ۱۸** هجدهم از انجیل اوفا فرمودست که در حضور رئیس الکهنه و در حضور پنیطوس پاپلاطس از خوف تطویل زک مینماید که هر چه از او سوال میکردند تقیبه جواب نمیداد و همین قدرها از برای لیبی منصف کافی مگر نه اینست در عهد عتیق و جدید هر ضمیمه شهادت دو بنا بر شاهد فصل داده میشود چنانچه در ۱۳ پیران از باب ۱۳ و ۱۴ صفر اعداد واپه ۱۷ هفتم واپه ۱۵ از باب ۱۶ از نو زین متقی واپه ۱۶ از باب ۱۸ هفتم از انجیل اوفا واپه ۱۷ از باب ۱۸ هشتم از انجیل اوفا واپه ۱۹ از باب ۱۹ سیزدهم از رساله دوم پولس بفرانیان واپه ۱۹ از باب ۲۰ پیغمبر از رساله اول پولس تیموتاوس واپه ۲۰ از باب ۱۰ دم از رساله پولس بفرانیان مسطور گشته است و اگر کویند ما انبیا را معصوم نمیدانیم و این دروغ گفتن انبیا از ان تقیبه نبوده است بلکه از راه عصیان بوده در جواب کوشش او ظاهر کلمات دلالت دارند بر اینکه مقام تقیبه نبوده است و تا انجا اگر هر انبیا را معصوم نمیدانید مسیح اگر معصوم میدانید و اول اختلاف و اضر القلم فرمودند تا مسیح نبود است که فدغن نمودن مسیح نکوشید و این امر را منتشر مینماید **شاهد نوزدهم در باب ۱۹** نوزدهم از انجیل اوفا فرمودست که در اتق و اتق امور آسمانی و مالک مقابل دینت

و مبنای کلیه ای مسیح و داعی کلیه ای و او زمره ها لکن باشد زیرا که مسیح را انکار نمود و خود مسیح فرمود هر کسی مراد حضرت  
 خلق انکار نماید من هم در حضور پدر خود که در آنجا نشاندند و انکار خواهم نمود چنانچه در باب ۳۳ از باب ۱۱ باز در هم از انجیل مقدم  
 یافته است معلوم است هر کسی که جناب مسیح انکار نماید از اهل نجات نخواهد بود بیفتا و اگر کو بند پدر من بعد از انکار تو بگرد  
 گویم انکار مسیح مستلزم انکار روح القدس است زیرا که مسیح در نزد شما با روح القدس متحد است با اتحاد حقیقی و منکر روح  
 القدس اگر تو بگردی تو نیز او مقبول درگاه الله نخواهد بود ابه ۳۱ از باب ۱۳ و از در هم از انجیل پیغمبران خود تحریر کرده است ۳۱  
 از آن روی شما را میگویم هر نوعی گناه و گناه انسان از مرزیده میشود لکن کفر بروح القدس از انسان عفو نخواهد شد خلاصه کلام  
 دلالت شواهد مسطوره بر جواز بلکه وجوب تفتیحی نیست حال از قسین استفسار مینمائیم جناب خلیل و جناب یحیی و جناب  
 یعقوب که او نیز تفتیح نمود از برای جلب منفعت و پدر خود را کول زد چنانچه در توره است و همچنین جناب او و مپکا پناه و جناب  
 مسیح و پدر من ایمان نداشتند و خدا را نمیشناختند و اگر اینها بی ایمان و خدا شناس نباشند پس ما حیل ایمان و خدا شناس در نزد قسین  
 که خواهد بود سخاشتم خاشا بلکه چون صلاح وقت و حفظ جان از آن دیدند با مر خدا بیجهت مصلحت تفتیح نمودند با طمع نظر از هر اینها  
 گویم این تفتیحی است غیر معقول چرا که این مسئله تابع شرع است و شرع تابع نبی چون نبوت نبی ثابت شد شرع او مطاع است هر گاه چند  
 مصلحت رعیت خود را در اخفاء امری دانست بر رعیت واجبست که اخفا کنند و چون مصلحت در اعلان دانست واجبست که اعلان  
 کنند و این تفتیح حکمی است مصلحتی نه حکمی و افی چرا که ارسال رسل و ائزال کتب از برای اظهار دین خداست و تفتیح خلاف اظهار است چنان  
 چراغ از برای روشنایی و بینا نیست پس از این بر طشت نباید گذاشت بلکه بر شمعان باید نهاد و همین مثل را حضرت علیی آوردند و  
 فرمودند ولی چون باد شد بد زد و بجواید چراغ را خاموش کند میتوان لحظه دست پیش چراغ گرفت تا باد ساکن شود انگاه دست بر  
 داشت و ناصب بسوزد و اگر دست نگیرد همان لحظه خاموش خواهد شد و ناصب نار بک خواهد بود و امور ظالمه بر حسب مقتضای ظالم است  
 از جهت انبیا و اولیا معجزه منع قتل از خود نکردند حال هیران بود که جناب مسیح چندی معجزات خود را منتشر نفرماید و نفرماید من مسیح بلکه  
 امر و دین بلیغ بکمان هر دو امر نماید تا بدین واسطه زندمانند و دین خدا را تکمیل نماید و همچنین از برای پدر من هیران بود که در ان شب  
 کند و بعد از مسیح سالها زنده بماند و دین انجیل را نشر نماید تا اینکه در ان شب بر وزید هد و کشته بشود الحاصل تفتیح عقلا که امتناع  
 ندارد و قیاس نیست تا بگویم هر کسی تفتیح قرار میدهد قیاسی قرار داده و نبی نیست پس عقلا چنانکه دید و فهمید قیاسی ندارد و از انبیا و اولیا  
 در اسوال چندی تفتیح دیدیم که واقع شد حال اگر در شرع مانفتیح هست تفتیحی بر تفتیح نباید کرد چرا که مسلمین در جواب خواهند گفت که  
 در کتاب و سنت مانفتیح مشروع کردیم است پس بخت شما منقل میشود بشارع مقدس پس از انکه ما بحول و قوه الهی شارع را از کتاب  
 جماعت بود و نصاری ثابت و محقق نمودیم بطوریکه مفری از برای ایشان باقی نماند انقسم نزاعها و گفتگوها کلیت منقطع خواهد شد  
 لکن عجز از ان حال این قسین که ابتدا از مطالب تو پیرو انجیل اطلاع ندارند این جهل خیلی مزه دارد که حکم واقع شده است ما این دولت  
 بزرگ و مپکو پدر هر کسی تفتیح کرد ایمان ندارد بنا بر قول او لازم میباشد که خدای دقم او ایمان نداشته باشد چرا که دینی و فهمید که تفتیح  
 کرد خود قسین در کتاب خود المسقی عفتاح الاسرار نوشت اگر کسی کو پدر مسیح الوهیت خود را بیان نفرمود بهر بیان که واضحتر باشد  
 را آنچه ذکر شد تا اخر اسوال چند جوابی ازین اسوال گفته است و در اخر گفته است که از ترس بود جناب عیسی این مطلب را بیان نفرمود پس  
 از کلام قسین معلوم میشود که حضرت عیسی حی را کمان مینمودند تفتیح و حی را اظهار نمیفرودند لاجل التفتیح الحمد لله علی ظهور الحق  
**التبیه الحاکمه** در صفحه ۳۱ سوره یکم نوشت که هیچکس بگناه حتی پیغمبران در سولان نیز معصوم نیستند پس انجیل و قیاسی که اکثر  
 علمای محمدی کرده اند که گویا پیغمبران از گناه معصومند باطل و محض ازین صدور یافته که بکفیت باطنی گناه منوخر نکشته و از اول تفتیح  
 و گناه واقف عا ظاهر میباشند انتهی بالفاظه الجواب مخفی نماند که علمای پروتستانت در اثبات گناه از برای جمیع خلق خدا غلو  
 عجیبی دارند خرد را جیل مینمایند و کلیت مفسود ایشان اینست که هیچکس بگناه نیست و بتعاضد هیچکس نمیشود اعتماد کرد الا بچنان

# مُغَالَطَاتِ فُسْتَسِ

مسیح که او معصوم بوده و پس تا بدین واسطه مردم را بدین مسیح دعوت نمایند تا اینکه تمامی خلوق خدا مثلک و مشرک شوند و اصل بدین  
تسویلات و وسوسا و سکل روی زمین را تصرف نموده ملت و دولت منحصر باشد بملت و دولت ایشان غافل از اینکه دین اسلام حافظ  
دارد بکمر نبی پستی بکبر از خودشان هدایت میفرماید مانند این آیه که جوایبهای ایشان را از کتابهای خودشان میدهد و ملزم و  
جای ایشان مینماید خلاصه کلام بروم سر مطلب و گوئیم که در این مقام از تحریر سه مسئله و بالله التوفیق **المسئله الاولی** بدانکه مراد از اختلاف  
دارند در عصمت انبیاء علیهم السلام و ضبط قول در این موضوع آنستکه گوئیم اختلاف در این باب و باجماع میشود با قسام اربعه اول آنستکه در باب  
اعتقاد واقع میشود در وقت در باب تبلیغ و سب و در باب احکام و فتاوی چهارم در باب افعال و سب و انبیاء علیهم السلام و اما اعتقاد انبیاء  
کفر و ضلالت پس این غیر جایز است در نزد اکثر ائمه حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم بی فضیلتی از خوارج گویند گناه از انبیاء  
صادر کردید و هر گاه هرگز ایشان کفر و شرکست پس باین اعتبار وقوع کفر از انبیاء و اولیاء را قائلند بجهاد الله اینفرقه منفرض است فعلا و جمعا  
یهود و نصاری نظر مضمون کتب مقدسه خودشان کفر و ارتداد و از برای انبیاء جایز بلکه واقع میدانند زیرا گویند که جناب سلمان در آن عمر  
با غوای زوجات خود کافر و بت پرست شد و در مقابل بیت المقدس معبدها از برای بت بنا کرد و همچنین جناب هریرن کوساله ساخت  
و او را سجده نمود و بنی اسرائیل را نیز امر بعباده او نمود و از برای او منجی بنا کرد و خود را با الله از امثال این کفر بت و افعال فاسقانی و آن آنستکه  
متعلق تبلیغ و ادای رسالت باشد امت مرحومه اجماع دارد بر اینکه انبیاء معصومند از کذب و تحریف در تبلیغ و ادای رسالت و الا در وقت  
مرجع میشود از اقوال ایشان و نیز ائمه اتفاق دارد چنانچه وقوع این امر عدا جایز نیست از انبیاء سهوا و نیز جایز نمیشد و بعضی از مردم  
ببدین سهوا این امر را جایز میدانند و علمای بروتسنت بحسب ظاهر در این باب با ما موافقت دارند الا اینکه این تقلب و تزویر و خلاف قول  
کتب مقدسه ایشانست چنانچه عنقریب خواهی دانست و **اقا فیم** **ثانی** آنستکه متعلق بقنای باشد امت اجماع دارد بر عدم جواز صدور  
خطا از انبیاء در فتوی بر سبیل عد و بعضی بدینان این امر را جایز میدانند و **اقا فیم** **چهارم** آنستکه متعلق باشد بافعال انبیاء ائمه  
در این باب پنج قول دارند قول اول بعضی تجویز مینمایند صدور کبیره را از انبیاء عمدا و این قول خوشتر است قول دوم بعضی صدور  
کبیره را از انبیاء جایز نمیدانند و لیکن صدور صغیره را جایز میدانند عمدا مگر اینکه موجب فساد خلق باشد مانند کذب و تطهیف و این قول  
اکثر معتزله است قول **ثالث** انبیاء بصغیره و کبیره از جهت عدا از برای انبیاء جایز نیست البته بی از جهت نا و بل جایز است و این قول جناب  
از معتزله قول چهارم آنستکه گناه از انبیاء صادر نمیشود مگر از جهت سهو و خطا لیکن مسئولند از این جهت اگر چه این امر موضوع است از  
امت ایشان زیرا که معرفت ایشان اقوی و دلائل ایشان اکثر است زیرا که ایشان قادرند بر تحفظ و امت قادر نیست قول پنجم آنستکه  
گناه مطلقا از انبیاء صادر نمیشود نه کبیره و نه صغیره نه عمدا نه سهوا و نه بر سبیل نا و بل و خطا و اینمذاهب اثنی عشریه است باری الله  
و در وقت عصمت انبیاء نیز امت سه قول دارند قول **اول** آنستکه ایشان معصومند از اول عمر تا آخر عمر و این قول اثنی عشریه است قول **دوم**  
اینست که وقت عصمت قبل از بلوغ است و تجویز نمیکند ارتکاب کفر و کبیره را قبل از نبوت و این قول اکثر معتزله است قول **سوم** آنستکه صدور  
کفر و کبیره جایز نیست از انبیاء در وقت نبوت و بعث و اما قبل از نبوت صدور کفر و کبیره از ایشان جایز است و این قول اکثر اشاعره  
و قول **چهارم** و این علی از معتزله است پس از اطلاع بمراتب مسطوره گوئیم که مذاهب اثنی عشریه آنست که انبیاء و اولیاء از اول ولادت  
تا آخر وفات معصومند مطلقا پس معلوم و محقق گردید که مقصود و منظور قسما از اکثر علمای اثنی عشریه کثرت است  
میشد اگر از روی فهم و شعور گفته باشد **اقا فیم** **فستس** فستس فستس در فصل ۳ سیم از باب اول در صفحه ۲۶ پنجاه و یکم از میزان الحقیقه از شیخ  
مطبوعه شده هزار و هشتصد و شصت و دو گفته است و در باب نبی اعتقاد ما اینستکه نبی و خواری اگر چه در سایر امور از قبیل  
و نسیان باشند لیکن در تبلیغ و تحریر پیغام معصومند است و این از غایت فستس غلط است چنانچه در فصل سیم از باب اول از  
همین کتاب مفضلا و مدلالا مر قوم افتاد و در باب ۳ از کتاب اول ملوک در بیان حال پیغمبر بکه با مر خدا از یهودا یهودا پیغام آمد  
پس از آن یهودا بر گشت بعد از اینکه خبر دادند بکه پیغام او را بنا کرده است پوشیا نام سلطان از اولاد داود و از خراب



# هدایت مغرب در اثبات عصمت

خواهد کرد این نحو عیان و بیان کشته است ۱۱ و یک پیغمبر بنا نخورده در بیت شیل ساکن بود و پسرانش آمده هر کار بکه مرد خدا  
از روز در بیت شیل معول داشته بود از برایش بیان نمودند و همچنین کلماتیکه بیاد شاه گفته بود پیدر خویش بیان کردند ۱۲ و پدر ایشان  
با ایشان گفت که بگرام راه رفت است و حال آنکه پسرانش را هیچکس مرد خدای که از بهوداه آمده بود معرفت دیده بودند ۱۳ پس پسرانش گفت که عمار  
سرازمین کعبه و ایشان چهار تن را زین کرده او بران سوار شد ۱۴ و در پی مرد خدا رفت و او را یافت که در زیر درخت بلوطی نشسته و او را گفت که  
انا مرد خدای که از بهوداه آمده بود توئی گفت که منم ۱۵ و او را گفت که همراه من بخانه بیا و نان بخور ۱۶ او گفت که با تو بر نتوانم گشت و با تو نخوام  
رفت و با تو نخوام رفت و با تو نان در این مقام نخوام خورد و با تو نخوام نوشید ۱۷ زیرا که فرمان خداوند بمن گفته شد که خدا نجاتان نخورد  
اب موش و بقصد رفتن بر اهیکه آمده باز پرس کرد ۱۸ او را گفت که من نیز مثل تو پیغمبر هستم و فرشته فرمان خداوند ما من متکلم شده  
گفت که او را نجات خود همراهت بیا و زنا اینکه نان بخورد و آب بنوشد اما وی دروغ گفت ۱۹ پس همراهش بر کشته و در خانه اش نان  
خورد و آب نوشید ۲۰ و واقع شده هنگامیکه ایشان بفره نشسته کلام خداوند بان پیغمبر بکه او را پس آورد رسید ۲۱ و بر مرد خدا اشک  
ار بهوداه آمده بود او از کرده گفت که خداوند چنین پیغمبر ما بد چونکه بر کلام خداوند خلاف کردی و فرمانیکه خداوند خدایت تو را امر فرمود  
بود نگاه نداشتی ۲۲ و بر کشتی و نان خوردی و آب آشامیدی در مقامیکه بنو گفته شده بود که نان بخور و آب بنوش لهذا جسد تو بفرمان  
نخواهد آمد ۲۳ و واقع شد که بعد از آن خوردن نان و بعد از آشامیدنش که حمار پیغمبر را که بار پس آورده بود از برایش زین کرد  
۲۴ و روانه شده و او را شهری در راه یافت و کشت و جسدش در راه افتاده شد و حمار در پهلویش ایستاد و همچنین شیر به پهلوی جسد ایستاد  
۲۵ و اینک مردمان عبور کنند ان جسد را دیده که در راه افتاده شد و در نزد جسد شهری ایستاده دیدند پس آمدند و در شهر بکه این پیغمبر  
ساخته در آن ساکن بود خبر دادند ۲۶ و آن پیغمبر بکه او را از راه پس آورده بود شنیده گفت که او مرد خداست که از امر خداوند نمانده  
کرد بی باک سبب خداوند او را بتبر داده که او را پاره پاره کرده موافق کلام خداوند که با او فرموده بود گشت ۲۷ پس پسرانش متکلم شده گفت  
که حمار را از بر زین کنبد و زین کردند ۲۸ و رفت و جسدش را در راه یافت که افتاده شد و حمار و شیر به پهلوی جسد ایستاده بودند و شیر  
ان جسد را نخورده در و حمار را پاره نکرده بود ۲۹ و آن پیغمبر جسد مرد خدا را بر داشتند از بر حمار گذاشت و باز پس آورد و آن پیغمبر را  
بقصد عزیمت و دفن کردنش بشهر آمد آن شهری پس در این عبارات در هشت موضع لفظ پیغمبر را این پیغمبر بنا نخورده اطلاق شده است  
در آیه ۱۸ خود حضرت اقدس نیز از قاضی رسالت کرد و در آیه ۲۰ صدق رسالتش شد و این پیغمبر بنا نخورده صادق التیوه بر خدا افوا  
ست و در تبلیغ دروغ گفت مرد خدای مسکن را کول زد و مستوجب غضب خدا پیش کرد و این مرد خدا را بکشتن داد پس ازین خبرات معلوم  
و محقق کرد بد که انبیا در نزد اهل کتاب در تبلیغ و ادای رسالت نیز معصوم نیستند و ادعای عصمت از زلمای پروتستند بدلیق مغا  
فعلیهذا و ثوفا رکتب عهد عینی و جسد کلمه مرفوع میشود زیرا که کلماتین و کاتبین آنها دروغ گو و کاذب هستند و در ادای احکام خدا خائن اند  
و اگر کسی گوید انبیا بی عیاشرا شیل افترای بدند بر خدا و دروغ میگویند در تبلیغ و ادای رسالت عذانه سهوا و نسیانا و کلام قیس نیل  
در صورت سهو و نسیانست و در جواب ازین سوال گوئیم اگر چه این نوعی مناسب عبارت قیس است لیکن شناسا عشق اقوی و تکلفش  
ز یاد ترا سهو و نسیانست و مع ذلک غلط نیز میباشد تماشا دارد باین فهم و فضل حکمم واقع شده است مابین دولت بزرگ العجب  
کل العجب از علمای مسیحی که این کتاب را بطبع رسانیده و منتشر نموده اند که ابتدا شرم و چنان نمیکند **المسئله الثانیة** در اثبات عصمت  
از عهد جدید **شاهد اول** در باب ۵ پنجم از انجیل متی از قول مسیح در خطاب بنیلامنه باین نحو عیان و بیان کشته است ۱۳  
شما نمک جهانید هر گاه نمک فاسد کردد بگرام چیز ناز نمکین شود و بگر مصرقی نداد و جزا بیکه بیرون افکند یا بمال مردم شود ۱۴  
شما نور عالمید شهر بیکه بر کوه بنا شود نتوان پنهان کرد ۱۵ و چراغ زانمی افروزند تا از پیر بهمانه همد بلکه تا بر چراغدان گذارند  
انگاه همه کسنا بیکه در خانه ناستد روشناسی می بخشند ۱۶ همچنین بگذارید نور شما بر مردم بنیابد تا اعمال نیگویی شما را دیده بد روشناس  
که در اساسست تجبد مانند انسانی ای و الله انبیا و اولیاء غمده جهان و نور عالم و چراغ جهانند پس باید بسبب عصمت فاسد و مبتد

# انبياء انجیل و قرآن مجید

طلعت و تاریکی نشوند تا مردم در اعمال حسنه با ایشان اقتدا نمایند و از نور ایشان اقتباس نمایند **شاهد** **عمر در باب ۲۶**  
هفتم از انجیل مرقس باب پنجم و باقر است ۵۵ اما از انبیای کتب با حقرا از کتب که بلیاس میباشند در زویشانی ایند ولی در باطن کرکانه  
میباشند ۵۶ ایشان از مپوه های ایشان خواهد شناخت زیرا که آنکوز را از خلد و لجر را از صخر می چینند ۵۷ همچنین هر درخت نیکو مپوه  
نیکو مپاورد و درخت بد مپوه بدی آورد ۵۸ نمپوانند درخت خوب مپوه بد آورد و درخت بد مپوه نیکو آورد ۵۹ هر درختی که مپوه  
نیکو نپاورد در درختی افکنده شود ۶۰ لهذا از مپوه های ایشان ایشان خواهد شناخت انتمپوه این کلمات مرقوم در اثبات استقامت  
ما کافیت گفت لا و حال آنکه جناب صبح علامتی قرار داد که بان علامت بقصد حق از کاذب شناخته شود و ان عصمت بر معصوم نجا  
صادقت و غیر معصوم کاذب باشد با نثر افکنده شود مابقی فقرات محتاج شرح و بیان نیست زیرا که جناب صبح بطور مثل مطالب ناچین مپوه  
فرمودند که هر عوای بفهمد و با هر این توضیح علمای پروتستنت می فهمند خلی عجب است **شاهد** **عمر در باب ۲۷** ششم از انجیل مرقس  
باب پنجم شده است ۳۹ پس برای ایشان مثل زکک با مپوانند کور کور برار همان کندان مپوه بودالی می افتند ۴۰ شاکر از معلم  
خوش افضل نیست لکن هر گاه کامل شده باشد مثل اسناد خود بود ۴۱ و چو احمی را که در دیده برادرست می بینی و چویرا که در چشم  
خود داری نمی بینی ۴۲ و چگونگی توان برادر خود را گوئی ای برادر اجازه ده تا حشر را از دیده تو بر آوردم و چویرا که در چشم خود داری  
نمی بینی ای با کار اول چویرا از دیده خود برین کن نگاه نیکو خواهی دید تا حشر را از چشم برادر خود بر آوری ۴۳ زیرا هیچ درخت  
نیکو مپوه بد بار نپاورد و در درخت بد مپوه نیکو آورد ۴۴ که هر درخت از مپوه اش شناخته میشود و از خلد و لجر را می چیند و از مپوه نیکو  
می چیند ۴۵ آدم نیکو از خلد خوب دل خود چیزی نیکو بر مپاورد و شخص شریر از خلد بد دل خود چیزی بد را بر می آید و در زیر آنکه  
از زبانی دل زبان نپوه مپوه بد است **مؤلف گوید** که خداوند در این سخن حکمت است نظر و تأمل کن و عبرت بگیر که چگونه بیشتر که  
پیغمبران و اوصیای ایشان که خدا ایشان را هدای کوزان و خطا کاران قرار داده است خود کور و خطا کار باشند و خدا کور را عیب کار  
کور کرده باشد با اهل دنیا کور بر ایدست کور دیگر مپاورد که او را ب معصوم و مطلب برساند و چگونگی مپوشد که پیغمبران مرقوم  
کار باشند عصیان و خطا را از خود دور کرده بپایند و رفع عصیان ز بلیق ماصیرا نمایند و چگونگی مپوشد که پیغمبران و اوصیای که خطا  
روح خدا بند شریرو عاصی باشند و با وجود این مپوه علم و هدایت صالح از ایشان برود کند و درخت بد مپوه خوب دهد خلاصه  
هر ضربه از این آيات شاهد است قوی بر این که نتواند شد خطا کارهای خطا کاران شود پس اگر در این فقرات تأمل کردی با دینی با نالی  
از برای تو واضح و لایح کردید که انبیاء با بپست معصوم و مطهر باشند و این فتنه در مپوه های درجه عصیت و نادانی رجحالت میباشد  
حق در کتابهای خود نیز نتبع نکرده و الا ابدا بطور جبارت بر پیغمبران نمیکرد و اینجاست از قتل ایشان عظیم تر است تا رضد  
بهود که انبیای بنی اسرائیل را کشتند بزرگتر است چرا که می اندک شعوری داشته باشند مپوه که آنها را بظلم بمقتل رسانیده اند  
اما این طور خطه پیغمبران موجب غوای جهال و اضلال ایشانست **شاهد** **عمر در باب ۲۸** ششم از انجیل خود در  
مناظره صبح با جماعت بهود باب پنجم نموده است ۳۲ و حق را خواهد شناخت و حق شما را از خود خواهد کرد ۳۳ بد و جواب  
دادند که اولاد ابرهم میباشد و هرگز هیچکس را غلام نبوده ایم پس چگونگی مپوشد که از خود خواهد شد ۳۴ عینی در جواب ایشان  
گفت هر اینه هر اینه شما مپوه هر که گاه مپکند غلام گاه است ۳۵ و غلام همیشه در خانه نمپاند اما پسر همیشه همانند ۳۶ پس اگر  
پسر شما را ازاد کند در حقیقت از خود خواهد شد ۳۷ مپدانم که اولاد ابرهم هستید لکن مپوه اهد مپا بکشید از آنکه کلام حق  
در شما جای ندارد ۳۸ من انچه را از پدر خود دیده ام مپکوم و شما انچه را از پدر خود دیده اید مپکنید ۳۹ در جواب او گفتند که پسر  
ما ابرهم است عینی ایشان گفت اگر اولاد ابرهم مپود با حال ابرهم را بچامپا آورد بد ۴۰ و لکن الان مپوه اهد مپا بکشید و من  
شخصی هستم که با شما بر استی که از خدا شنیده ام تکلم میکنم ابرهم چنین نکرده ۴۱ شما انحال پدر خود را بچامپا آورد بد رکشند که ما  
از زنا زائیده نشده ایم لکن پدر داریم که خدا باشد ۴۲ عینی با ایشان گفت اگر خدا پدر شما بود مرادوست مپا شنید که من از زنا

# هدایه مقصد در اثبات

خلاصا در شده ام و امدم زیرا که من از پیش خود نیامده ام بلکه او مرا فرستاد ۳۳ برای چه سخن مراد از آن نمیکند از آنجه که اشتغال  
شدن کلام من ندارد (۳۲) شما از پدر خود بلبس میباشید و خواهشهای پدر خود را میخواهید ببلارید که او اول قائل بود در  
راستی قائم نمیشد از آنجه که در او راستی نیست هرگاه بد روح سخن میگوید از ذات خود میگوید زیرا که در روح کو و پدر در روح نمیکند  
انتهی مؤلف گوید از کلمات مرفوعه و معصوم چند مراد است اول آنکه کار غلام و بنده گناه است دوم اگر از اولاد ابراهیم باشد  
اولاد او نیست زیرا که اولاد ابراهیم با اعدای ابراهیم را بجای آوردند سیم آنکه معصیت کار پسر شیطان و شیطان پدر او است فعلیهذا اگر  
انبیاء معصوم نباشند لازم میاید که بنده گناه باشند بنده خدا و نیز در صورت عدم اشتراط عصمت لازم میاید که از اولاد ابراهیم نباشند  
و این مستلزم نکند که عهد عتیق و جدید باست زیرا که کتب عهد عتیق و جدید شهادت میدهند که انبیای بنی اسرائیل از اولاد ابراهیمند  
و ایضا اگر انبیاء معصوم نباشند و صدور خطا از ایشان تجویز نماید لازم میاید که پسر شیطان و شیطان پدر آنها باشد یا مسیحی خافل تجویز  
میاید که مثلا جناب سلیمان که پسر او داود است بگویم پسر شیطان است و همچنین میشود جناب یعقوب و اسحق را پسران شیطان و شیطان گفت  
و حال آنکه بنا بر شهادت کتب عهدین جناب یعقوب و داود و سلیمان علیه السلام پسران خدا بنابر زعم اهل کتاب و ایضا لازم میاید که کتب  
عهد عتیق و جدید با لکلیه خلاف باشند زیرا که قائلین و کاتبین آنها شیاطین و اولاد شیاطین بوده اند با این توری توری جناب موسی است  
با توری پسر شیطان است و همچنین قائل این زبور جناب داود علیه السلام بوده است با شیطان پسر شیطان اما خداوند جلّت عظمی شیاطین را  
پیشوای خلق قرار داد با انبیاء از این کتابها را بواسطه شیاطین فرستاد با نبوت انبیاء اگر حیات داری بگو خفته ما اثنی عشرتیم حقا  
نداریم که پیغمبران او شیاطین باشند نمود با الله من الضلالة و الجحالة شاهد پنجم در باب (۹) هم از انجیل بوختا بعد از آنکه  
حضرت عیسی انکور و مادر زاده را شفا داد در راه (ع) باین نحو عیان و بیان کشید است (ع) بعضی از فریبیان گفتند آن شخص از جانب  
خدا نیست زیرا که سبت و نگاه نمیدارد و دیگران گفتند چگونه شخص گناه کار میتواند مثل اینجیزات ظاهر سازد و در میان ایشان اختلاف  
افتاد و شکی نیست که اینظا بعد از آن گفتند سکوت عیسی و بوختا از رد ایشان نصیب ایشانست تا خبر بیان از وقت حاجت از شان  
حکم نیست تا خبر رسیده پیغمبر عظیم الشان مدلول ابراهینکه شخص گناه کار نمیشود اندا با آن خدا را اظهار نماید و همه انبیاء صاحب ايات  
و معجزات بودند پس خطا کار نبوده پس همه معصوم بودند شاهد ششم در باب (۱۰) از باب مذکور از قول همان کور با پیغمبر  
سطور کشید است (۱۰) و میدانم که خدا دعای گناه کارانرا نمیشود و لیکن اگر کسی خدا پرست باشد و از اذیاء او در او را پیشتر  
انتهی اینهم کلام است مصدق عصمت باین نحو ثابت میشود هر کسکه صاحب ايات و معجزات و مستجاب الدعوه باشد مانند انبیاء  
و اوصیاء معلومست که خطای نیست پس چون خطای نشد معصوم خواهد بود شاهد هفتم در باب (۱۱) سیم از رساله اول  
بوختا باین نحو رقم یافته است (۱۱) افرزندان کسی شمارا گناه نکند کسیکه عدالت را بجای میآورد عادلست چنانکه او عادلست (۱۱)  
و کسیکه گناه میکند از ابله است زیرا که ابله از ابتدا گناه کار بوده است و از آنجه پسر خدا ظاهر شد تا اعمال ابله را باطل سازد  
(۱۲) هر که از خدا مولود شده است گناه نمیکند زیرا تخم او در وی میاند و او نمیشود گناه کار بوده باشد زیرا که از خدا تولد یافته است  
(۱۳) فرزندان خدا و فرزندان ابله ازین ظاهر میگردند که هر که عدالت را بجای میآورد از خدا نیست و همچنین هر که برادر خود را بخت نمید  
نماید (۱۴) زیرا که همین استان پیغامیکه از اول شنیده اید که بگرد بگردت غنائم الخ پس گوئیم که بعضی استکلمات گناهانکه از خدا بند  
کار نیستند و خطا نمیشوند که دیگر اگر روح خدا در ایشان ثابت است و روح خدا خطا کار نیست و هر خطا کار از شیطان و فرزند  
شیطانست و روح شیطان در او ثابت است و اعمال شیطان از او ظاهر میشود و حال این فریبیل سفار میشود پیغمبران عتیق که آمدند  
بودند با از جانب خدا بودند با از جانب شیطان و با روح خدا در ایشان بود و با روح شیطان فرزندان خدا بودند و با فرزندان شیطان  
اگر گوید فرزندان شیطان و از جانب شیطان بودند و روح شیطان در ایشان بود در هر مذاهب کافر میشود و اگر گوید گاهی از خدا بود  
و روح خدا در ایشان بود و در آن هنگام نبی بود و گاهی فرزندان شیطان و از جانب شیطان و روح شیطان در آنها بود و در آن

# عَصَمَةُ أَنْبِيَاءَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

هنگام نبی نبودند باز که فرمودند چرا که گفتند است نبیانی که نبی نبوده اند و گاهی نبی نبوده اند و جناب موسی مثل گاهی نبی نبوده اند و از جانب خدا بود و از جانب خدا بود و روح خدا در او بود و گاهی بالعکس روح شیطان در او بوده و از جانب شیطان بوده است و قائل شده است که اینکینا شیطانی و اولاد شیاطین را بر سالت فرستاده است چرا که در حال عصیان شیطان و فرزندانش شیطان اندا با خدا قادر نبود که شخص صالح را بر سالت بفرستد که مردم را دعوت بصلاح نماید نعوذ بالله ازین که ترسایت که لازم میزند هیضاری است و اگر کویند چنین نبوده که انبیا گاهی از جانب شیطان و روح شیطان در ایشان باشد و فرزندانش شیطان باشند پس همیشه از جانب خدا بودند و اعمال آنها از ایشان ظاهر میشد قیبت المطلب **شاهد ششم** در باب (۲) دوم از رساله بعثت باین نحو ثبت گشته است (۱) زیرا هر که تمام شریعت را نگاه دارد و در یک چیز و قصور و روزی میزند هر میباید شد (۱) زیرا او که گفت ز نامکن نیز گفت قتل مکن پس هر چند زنا نکنی اگر قتل کردی متعدی شریعت شد آنستهی شریعت عبارت از امر و نواهی الهیه است و اینکلمات شاهدند که اگر نبی خطا کار باشد در یک چیز جزئی خطا کار خواهد بود در کل شریعت پس مانند کسی است که کل شریعت را خلاف کرده است پس باید معافی باشد بخلاف کل شریعت چرا که عیب عصمت جنارت بر خداست و هر کس که در یک چیز جنارت کرد مثل آنکه در کل جنارت کرده است پس نباید انبیا معافی باشند بکل شریعت ایشان و کس که جری بر خدا و مخالف بکل شریعت شد این کس البته از جانب شیطان خواهد بود و دیگر از جانب خدا نتواند بود و مخالف بجمع عقابهای خدا معلوم شد ملعون خداست با انبیا ملعون بودند در نزد قیسین جناب عیسی را که میگوید عوض ما ملعون نشد چنانچه در باب (۳) سیم از رساله یونس بغلامان سایر انبیا چطور پناه ببریم خدا از مدعی که لازمه او این باشد که ذکر شد خواهد عصمت انبیا در کتب عهد عتیق و جدید منصوص باینهاست که ذکر شد بلکه طلبا للاختصاص همین **اکفا** و اختصار و در بدیم و اگر کسی کویا با آن ذالک بر عصمت معارضند با آنکه بحسب ظاهر دلالت دارند بر صدور عصمت از انبیا در جواب کویم اگر مقصود نوابات قرآنیه میباشد آنها مؤولند در نزد ما بقیته و اگر ابا کتب عهد عتیق و جدید را مکتوبی الیا قابل تأویل هستند یا نه اگر قابل تأویل هستند در نزد ما مؤولند و اگر قابل تأویل نیستند مردودند بدون شبهه و اگر کوی خرا ایات عصمت نا قابل نکنی در جواب این سؤال کویم که اولاً اینها نصوص اند و نصوص را نباید تأویل کرد و ثانیاً با بر این عقیده موافقت دارند و چیزی که موافقت برهان عقلی است نباید تأویل کرد و ثانیاً بقی ایات کثیره در عهد عتیق و جدید که دال بر تشبیه اند و آنها مؤولند بجهت دوا پر که دال بر نرسند چرا که ایات نرسیر برهان عقلی موافقت بخلاف ایات تشبیه چنانچه این مسئله را مشروح و مفصل در باب (۴) چهارم از همین کتاب خواهی دانست پس قاعده کلیه در نزد ما اهل کتاب است که در صورت مخالفت با بر این عقیده مؤولست و قابل تأویل نمیشود و در مانع غیر قضیه بر عکس است یعنی کثیر موافقت کلی با ادله عقیده دارد و قابل مخالفت کثیر پس با بر این عقیده مؤولست و قابل تأویل نمیشود و در عهد عتیق و جدید دال بر اینکه از برای خدا ممکن میباشد و هم این ایات در نزد ما اهل کتاب مؤولند بجهت دوا پر که مضمون آنها اینست که خدا لامکانست چنانکه این امور را مشروحاً و مفصلاً در مقدمات باب (۵) چهارم از همین کتاب خواهی دانست پس اهل کتاب با ما موافقت دارند و قابل تأویل باینکه مضمون آنها مخالفت داشته باشد با برهان عقلی پس ایات ذالک بر عصمت تأویلند و با مردود بدون شبهه و نرسند **المسئله الثالثه** در ذکر بیان ادله عصمت که مشروح از قرآن مجیدند **قوله** **لعلکم تتقون** که گاه صادر شود از انبیا **عليهم السلام** هر اینرا قیل در جنود و در رتبه از عصمت امت خواهند بود و این غیر جایز است بالاجماع متاومن اليهود والنصارى بیان ملازم آنست که در وجه انبیا در غایت جلالت و شرف بوده و هر کس که چنین باشد صد و زنیب از او افش و افح خواهد بود یا نبی قول خداست ان **يا ابناء النبی من باب من کن بغیر حشیه فبینه بضاعه** لها العذاب ضعیفین و حدیث من رجم است و غیر محصن رجم نمیشود بلکه بر او حد جاری میشود حد حدیث من رجم است و اما اینک جایز نیست که نبی اقل حال از امت باشد قداک بالاجماع **و امیر المؤمنین** اینک بر فرض اذلام نبی برفیق واجبست که مفعول الشهاده نباشد لقوله تعالی **ان جاءکم کفر فاسو بیئنا فنبینوا** در کتابهای عهد عتیق و جدید نیز شهادت قاسم مردود است چنانچه در باب (۱۹) نوزدهم از توره مشتی از ایه (۱۵) لکن مفعول الشهاده است نبی در نزد یهود



# هدایه هفتم در اثبات

وضارنی و مسهلین و الا اقل حالاً خواهد بود از عدول است و کف لا و حال آنکه نبوت و رسالت معنی ندارد چرا اینکه شهادت دهد  
 بر اینکه خدا بپنداری فلان و فلان حکم را فرستاده است زنا را مثلاً حرام و نماز را واجب فرموده است و ایضاً روز قیامت شاهد بر  
 لقوله تعالی لَنَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا لَّيْسَ بِمَرَكِبٍ لَّيْسَ بِمَرَكِبٍ لَّيْسَ بِمَرَكِبٍ لَّيْسَ بِمَرَكِبٍ  
 زجر او از آن واجب نیست و آواز حرام نخواهد بود لیکن حرام است لقوله تعالی اِنَّ الَّذِي يُوذُّنَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُ اللّٰهُ فِي الدُّنْيَا  
 وَاٰخِرَةِ اهل کتاب نیز بمدلول کتب مقدسه خود از ارتکاب حرام مبادتند و در این مسئله اجماع دارند **دلیل چهارم** اینکه  
 حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه لغبان بمعصیت نماید اقتضای انجذاب بر ما واجب لقوله تعالی فَاَتَّبِعُونِي وَاَطِيعُوا  
 ووجودیت و هو و حال و زمانه که این جمله ثابت شد در حق انجذاب در حق سایر انبیاء نیز ثابت میشود ضروریست بجهت عدم قول بفرشت  
**دلیل پنجم** اینکه بیداهت عقل ما میدانیم هیچ چیز ارفع و افخ نیست از نبی که خدا بپنداری درجه او را بلند کرده باشد و او را امین  
 و حق قرار داده باشد و او را خلق خود گردانیده باشد در عباد و بلاد خود و بشود کلام پروردگار را که مثلاً زنا مکن مع هذا اقدام نماید  
 بر زنا مثلاً بجهت ترجیح لذت عاجل بر اجل و ملتفت نشود بنهی رب و مرسل خویش و بوعبد و منجز نشود فیج این معلومست بالضروری  
**دلیل ششم** هرگاه معصیت صادر شود از انبیاء هر این معصیتی عذاب خواهد بود لقوله تعالی وَمَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ  
 فَانَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَمَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَمَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا  
 اجماع دارند بر اینکه احدی از انبیاء معصیتی عذاب نبوده و نیست پس ثابت شد که معصیت از ایشان صادر نگردد و الا معصیتی لعن و  
 عذاب بود و بیکم قرآن و تورات و انجیل **دلیل هفتم** اینکه انبیاء صلوات الله علیهم مردم را امر با طاعت خدا بنمودند و مردم را  
 خودشان مطیع حق نباشند هر اینه داخل خواهند بود در تحت حق خدا تعالی اَنۡأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْهَوْنَ عَنْۢ بَدْعِهِمْ  
 وَأَنْتُمْ تَسْلُونَ الْكِتَابَ فَلَا تَعْقِلُونَ وایضا فرمود و مَا ارۡبَدُ اَنْ اُخَالَفَ كُمْ اِلَىٰ مَاۤ اَنْهٰكُمْ عَنْهُ و این امر نیز از انبیا  
 از برای یکی از وظائف است پس چگونه جایز میشود انساب بن امر انبیاء علیهم السلام **دلیل هشتم** آنکه قول خدا تعالی اِنَّهُمْ كَانُوْا  
 بِسَارِعُوْنَ فِی الْخَبْرَاتِ و لفظ الخبرات از برای عموم است و شامل جمیع خبرات است و داخل میشود در تحت این عموم فعل ما بنبی  
 زنده تا الان نبی پس ثابت شد که انبیاء علیهم السلام داخل بودند هر چیزی که فعل آن سزاوار بود و نازک بودند هر چیزی که نازک آن سزاوار بود  
 و این منافق صدور نسبت از ایشان **دلیل نهم** قول خدا تعالی در حق انبیاء وَاِنَّهُمْ عِنۡدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفٰٓیۤنَ الْاٰخِرٰیۤنَ  
 و این شامل جمیع افعال و ترکات بدل جو استثناء پس گفته میشود فلان از مصطفین اخبار است الا در فعل فلان و استثناء الخراج  
 مینماید از کلام چیزی را که لوله داخل تحت است ثابت شد که ایشان اخبار بودند در جمیع امور و این منافق صدور نسبت از ایشان صلوات  
 الله علیهم و قال الله یصطفی من الملائکه رسلاً و من الناس و ایضا فرمود اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰۤی اٰدَمَ وَ نُوْحًا وَاٰلَ  
 اِبْرٰهٖمَ وَاٰلَ عِمرٰنَ عَلَی الْعٰلَمِیۡنَ و در حق ابراهیم فرمود و لَقَدْ اصْطَفٰنَا فِی الدُّنْیَا و در حق موسی فرمود اِنۡیَ اصْطَفٰنَا  
 عَلَی النَّاسِ بِرِسَالَتِی و بکلامی و ایضا فرمود و اذۡکُرۡ عِبَادَنَا اِبْرٰهٖمَ وَاِسْحٰقَ وَ یَعْقُوبَ وَاٰلَ اِبْرٰهٖمَ وَاٰلَ عِمرٰنَ  
 اِنَّا اَخْلَصْنَا هُمۡ لِحَیۡرَتِی ذِکْرِی الذَّارِ وَاِنَّهُمْ عِنۡدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفٰٓیۤنَ الْاٰخِرٰیۤنَ و این ابیات دلالت دارند بر  
 اینکه انبیاء علیهم السلام موصوفند با صفا و خیرت و این منافق صدور نسبت از ایشان **دلیل دهم** آنکه خدا تعالی هنگام  
 فرمودن از ابلیس فِعۡزَیۡکَ لَا غَیۡرَکَ لَاحِوٰیۡتَهُمۡ اَجۡعَبِنَ الْاَعِبَادَ کَ فِیۡهِمۡ الْاٰخِلَصِیۡنَ پس استثناء نمود از جمله کسانی که شیطان  
 ایشان را اغوی بنما بخلصین را و ایشان انبیاء هستند خدا تعالی در صفت ابراهیم و اسحق و یعقوب فرمود اِنَّا اَخْلَصْنَا هُمۡ لِحَیۡرَتِی  
 ذِکْرِی الذَّارِ و در حق یوسف فرمود اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْاٰخِلَصِیۡنَ و هر زمانه که در جمیع معصیت ثابت شد در حق بعضی ثابت میشود  
 حق کل زیرا که قائل بفرق نیست **دلیل یازدهم** قول خدا تعالی و لَقَدْ صَدَّقَ عَلَیۡهِمۡ اِبۡلِیۡسَ خُتۡمَهُۥ فَاتَّبَعُوْهُ  
 الْاٰفِرِیۡیۡنَ مِنَ الْمُؤۡمِنِیۡنَ پس انانیکه شیطان را متابعت نمودند واجبست که گوئیم معصیت از ایشان صادر نشد و الا تا ایم شتابان

# عِصْمَتِ انْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

بودند و زمانیکه ثابت شد در حق این فریق که ایشان گناه نکردند پس این فریق با انبیاء هستند و با غیر انبیاء پس اگر انبیاء باشند  
ثبت المطلوب و اگر غیر انبیاء باشند و در حق انبیاء گناه ثابت شود هر اینها را در حق خواهند بود عند الله ازین فریق پس غیر نبی افضل  
از نبی خواهد بود و ان باطل است الا اتفاق بر ثابت شد که انبیاء کثیر کار نبودند **كَلَيْبُ بْنُ مَرْثَدَةَ** و **مُرثدَةَ** حَضْرَتِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ  
قیم نموده است پس فرمود **أُولَئِكَ خِرَابُ الشَّيْطَانِ إِلَّا إِنْ خَرِبَ الشَّيْطَانُ هُمُ الْخَائِرُونَ** و در حق صنف آخر فرمود  
**أُولَئِكَ خِرَابُ اللَّهِ إِلَّا إِنْ خَرِبَ اللَّهُ هُمُ الْمُفْلِحُونَ** و بدون شک خراب شیطان کسانی هستند که موافق رضای شیطان  
کار میکنند پس هرگاه رسول مصدر معصیت شود هر اینها را خواهد بود و اگر خراب شیطان است و نیز مصداق آن **مِنْ خَيْرِ النَّاسِ**  
خواهد بود و زهاد امت مصداق خراب الله و از جمله مفلحین خواهند بود پس در این صورت صاف معلوم است که کسی از امت عند الله  
افضل است از رسول و این قول خدا شناس و مسلمان نیست **كَلَيْبُ بْنُ مَرْثَدَةَ** اینکه رسول افضل از ملک است پس واجبست که  
معصیت از رسول صادر نشود و چرا گفتیم رسول افضل از ملک است لفظه تعالی **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ**  
**إِلَّ عِزْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ** و جداست دلالت اینکه غالبین جمع عالم است و ظاهر موجود بر آید که سوا الله است زیرا که مشایخ  
علم است که بعضی نشان و علامت است بدون شبهه جمیع موجودات نشانه وجود حقیقتند زیرا که حادثه شد و هر حادثی محدث میشود  
پس ثابت شد که نبی افضل از ملک است و چون افضل شد واجبست که معصیت از او صادر نشود زیرا که حضرت علی علیه السلام فرمودند  
و صف فرموده است **جَبَّتْ قَالَ لَا يَسْتَفُونَ بِأَلْفِ قَوْلٍ وَفَالِ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ** پس هرگاه  
معصیت صادر شود از رسول ممنوع است که افضل از ملک باشد لفظه تعالی **أَمْ يَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**  
**كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ يَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ** **كَلَيْبُ بْنُ مَرْثَدَةَ** منقولست که خرمین ثابت شد  
داد از برای رسول صلی الله علیه و آله و سلم موافق ادعای انجمن پیر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند چطور شهادت داد  
از برای من عرض کرد پسر رسول الله من نورا تصدق بمنام بروی نازل بر نوازنا لای هفتاسمان با تصدیقت تکم در این حد پس  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او را تصدق بنموده و بدی الشهادتین مایهش نمودند پس هرگاه معصیت جائز بود بر انبیاء این  
شهادت جائز نبود فثابت **كَلَيْبُ بْنُ مَرْثَدَةَ** انکه الله جل شانہ در حق ابراهیم علیه السلام فرمودند **إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا**  
و امام است که مردم با او اقتدا نمایند پس واجبست که خدا تعالی بر همه مردم اقتدا با ابراهیم را پس هرگاه صد و دوازده باشد هر این  
واجبست بر سایرین اقتدا نمایند جناب ابراهیم را در معصیت و این مضمی بیافاض در محالست **كَلَيْبُ بْنُ مَرْثَدَةَ** قولش  
**لَا يَنْبَأُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ** و مراد ازین عهد با عهد نبوت است و با عهد امامت پس اگر مراد عهد نبوت باشد واجبست که ثابت  
نشود نبوت از برای ظالمین و اگر مراد عهد امامت باشد واجبست که ثابت نشود امامت از برای ظالمین و ثانی راجع است در نزد سفیرین  
اشی عشرتیه و زمانیکه ثابت نشد امامت از برای ظالمین نبوت نیز ثابت نخواهد شد از برای ایشان زیرا که هر نبی است یعنی پیشوا و  
مفندان پس بر جمیع تقدیرات دلالت دارد بر اینکه نبی و امام نباید مدعی گناه باشند و چون حقیقت اینمطال برادران است  
در مجال سهولت و آسانی جلان قول قیاس واضح و اشکار خواهد بود که گفت هیچکس بیگناه حتی پیغمبران الحق و جلان قول آن  
کنا که عصمت را شرط نبوت نمیدانند نیز واضح شد از فرق اسلام **الشَّيْخُ هَدِيَّةُ السَّيِّدِ كَيْسَانَ** در صفحه (۳۲) و نظر بانچه است  
که گناه کبیره و صغیره هر یکی با اعمال مخصوص منحصر بوده باشد چنانکه علمای مجتهدین برده و گناه کبیره و صغیره را بشمار آورده میکنند  
که جلان عمل گناه از جمله کبار و جلان از صغیر است چنین گمان از پیغمبری کیفیت باطنی گناه صدور یافته و بالکل خلاف است شیخی الفنا  
**المحی اب** بدانکه کلام قیاس در این باب محل الزمام و محل النظام است پریشان کونی نموده است انمعنی که در باب صغیره گفتند  
نظام است چرا امور بیکه او ذکر کرده است صفات عامست ربطی به عمل ندارد و شکی نیست که خود عمل با قطع نمر از صفات عامست از قبیل  
علم و جهل و عمد و سهو و رفاه و تنگی و فرصت و عدم فرصت و انتظار و عدم آن و اختیار و اکراه کبیره و صغیره دارد چه میشود که

بعد از صفات عامل چیزی عارض عمل بشود و مراد مسلمین اند هم ائمه و اهل بیت العالمین از کبیره و صغیره که میگویند و عمل است  
 نسبت به این شخص در یک حال مثلا بکشتن در یک حال اگر نظر شهوت با جنبی بکند و هان شخص در همان حال اگر نکند شکی نیست که  
 زنا بزرگ است و مراد نه آنست که کسرا با کراه زنا بدارند و کسی با اختیار نظر شهوت کند البته در این هنگام نظر شهوه از اختیار  
 اکبر و اعظم است و چنین نیست که مسلمین فرقی نگذارند ما بین قتل عمد و قتل بظن اینست در کتب فقهیه ایشان معنویست و  
 این معنی بر مسلمین مخفی نیست ولیکن مقصود ایشان در قیود و قیود نیستند پس نفسا غایب از هر کوی قیاس کند بعضی را بعضی را  
 البته بزرگ و کوچک دارند مثل اینکه قبیل از نظر عظمی است در نفس و زنا از بوسه بزرگ است و ذائقه و غافل این مغفرت انکار  
 نتواند کرد زدن مؤمن نگاه است لیکن جرح اعضا او بزرگتر است و قطع اعضا از جرح اعظم است مثل از همه اینها بالا از است  
 قتل هودی قتل است و قتل جناب پیغمبر قتلست لیکن این دو قتل مساوی نیستند انکار این معنی از عین جهالت است بعد از آنکه در کتب  
 عارض یکی شود که با عرض بزرگتر یا کوچک تر شود ان اسباب خارجی است و دخلی بنفس عمل ندارد پس معلوم شد که قیاس از قیاس  
 جهالت سخن میگوید و حقیقت با نضافی میکند و کسیکه اینقدر شعور نداشته باشد که اعمال با همدگر تفاوت دانند حکومت  
 کمال جهالت و بی نضافی است **الشبهه الثانیة** بعد در صفر (۳۴) و (۳۵) هایت غرض از آنست جهت بنا بر مضامین  
 آیات مزبوره و سایرین تر است که کوا ائشان از مجازی و مانند ائشان ایضاً بوده جهتم نیز نور و کوره مانند نور و کوره ذنبوی  
 باشد محض بدین تفاوت که نسبت با آنها بغایت بزرگتر و کمر تر بوده باشد چنانکه بعضی از علمای مجتهدی پیدا شده اند و کیفیت جهتم  
 در احادیث ایشان بجا نظری نقل شده است از جمله ملا محمد باقر عسکری در روفا (۱۶۳) الی (۱۶۷) کتاب عن الجوه کیفیت جهتم زاید  
 عبارت بیان ساخته بعد از آنکه از نقل کرده است بعضی از عذابهای جهتم را بطریق مسلمانان ذکر کرده است و در آن صفر (۳۵)  
 گفته است بنا بر ظن و احادیث مجتهدی عذاب و جهات جهتم تمامی مجازی و جهات نیست انشی **الجواب** این افتراست بر اهل اسلام  
 زیرا که اهل اسلام عذاب جهتم را مجازی نمی دانند بلکه چیزی میدانند بلی عذاب جهتم را جسمانی و روحانی میدانند چه در احوال فیهین  
 که معاد را جسمانی میدانند مع عذاب جهتم نیز انکار می نمایند چنانکه صورت میشود که جسم زان ائشان بیندازی نوزد و مناله نشود و روح  
 بسوزد و مناله نشود مگر اینکه کوبند این نیز ستر نیست مانند ستر نیش از آنکه اسرار نیز از عقول بشر خارج است و اگر معاد جسمانی را  
 منکر بودند نمیتوانستند بگویند عذابها و نعمتهای النجهانی روحانی صرفست و اما بعد از افترا بر معاد جسمانی این سخنان از ایمان آوردن از  
 پیغمبری و کفر عقلی است و عصیبت و هود و تبت سنا بقا عرض شد که مردم در فدیما اندر شعور و ادراک نداشته اند که امر آخرت را بفهمند  
 ذکر ای زقیات در نزد ایشان نمیشد مگر تلبیل تلبیل و آنچه همدید و وعید و وعده ایشان میشد چه معاد در دنیا بود و نعم دنیا نیست ایشان  
 و سخن در عذاب ایشان چرا که بغیر این امر را نمی فهمیدند و غایت ادراک ایشان همین بود و فهم ایشان آن بود که بت مصنوعی خود را خلا  
 میدانستند و آخرت را جهات جهتم بسیار خلاخلای بی اسرائیل شد و خدای بر هم بر تخت نشست و از خلفت دنیا نام شد و طوفان فرستاد  
 بعد از طوفان باز پیشمانند که چرا این خلوق را هلاک کردم اول شاول را سلطان کرد بعد از سلطنت و نام شد و در شلم ناخواست  
 هلاک کند بعد پیشمان شد آمد بخت بی آدم میگشت و صد آمد از آدم نو کجانی و با جناب محبوب زاول شب تا آخر شب کشتی گرفت  
 و غالب نشد و بجانب موسی فرود روی مرا نمیتوان بر بینی لیکن بر کوه نازل بشوم از پیش سر مرا بین و با بنی اسرائیل از مصر بیرون  
 آمد گاهی در فیه بود و گاهی در راشی میگفت دیگر من نمایم باز الفاس میگردد با ایشان میرفت و بنی اسرائیل پیغمبر بود و در آن  
 کتافات پاک کنند زیرا که من در میان ارد و هسم و زاه میروم و پیش سلیمان آمد الفاس کرد از دوزخ که بنی اسرائیل از مصر بیرون آمد  
 من با ایشان همراه بودم لیکن خانه بنی اسرائیل ندارم منزل جانم از اندام استراحت کنم خانه از برای من بساز و جناب سلیمان خانه از برای  
 او ساخت و در آنجا منزل کرد و این خدا که خدای بی اسرائیل شد گاهی خوس است گاهی شبر است گاهی بر است و گاهی گرم است  
 گاهی از دماغش دود و ائشان بیرون میاید گاهی از نفسش بخ میاید میشود و گاهی مانند هیولان شراب خورده چشمهایش سرخست

و کلام بر

# کتاب انبیا و اعلام

و گاهی مجلس شورت در اسما آنها منعقد می نماید که چگونه انبیا بنی اسرائیل را کراه سازد و گاهی بخواب سلمان میاید که از من میگوید  
میخواهی بخواب و گاهی خرفال پیغمبر را امر میفرماید که (۳۰) سب و نود و نود و نود با نورا با فضل انسانی بخوری بخواره پیغمبر کریم  
ذاری می نماید که من تا کون نجاست نخورده ام قول اولی انسخ میکند بگوید با فضل جوانی بخوری بخواره پیغمبر اطاعت میکند و گاهی از سخنان  
پیغمبر را امر میفرماید که سه سال نپیم باید با عورت منکشف غلیظه در میان مردم راه بروی و هوش پیغمبر را میفرماید باید بزنی زانیه عاشق  
و گاهی تا نان نجوا میفرستد پیش جناب داود علیه السلام که توان بندگی من او را بیستی در خلوت دنیا کردی و من وامیدارم که باز نتوانی  
توانش کار زنا کنند و بفرمود خود نیز عمل کرد زنی جناب داود را داد بدست پرورش که با آنها زنا کرد و این خدا چهار پاره دارد پس بزرگش  
جناب یعقوب است پس بزرگ دیگرش جناب داود و جناب سلمان نیز پس بزرگست و جناب عیسی فرزند بکانه خداست و معنی بکانه را  
نمیدانم کسیکه سر برادر دارد بکانه نمیشود و ذات این خدا شمل بر سه اقنوم است اب و این و روح القدس و این سه خدا متحدند بنوعی  
حقیقی و ممتازند با میناز حقیقی و وحید و تثلیث هر دو حقیقی هستند در نزد مسیحین سه بیکست و یک سر و این سه خدا مساویند  
در قدرت و جلال و تقدس و عدالت و انحرار و بجائی رسد که خدای قوم در شان هزار و هشتصد و نود و پنج قبل بر این بشکرم  
که زن یوسف بخار بود نازل شد و از او گوشت گرفت بر خود پوشید و در میان انور در بیت اللحم زایشید شد طفل بود شیر میخورد که  
میکرد میخند بد راه میرفت میخورد و میاشامد مریض میشد صحیح میشد نماز میخواند روزه میگرفت و عظمه میکرد پیش بسبغزار میخورد و میخورد  
میکرد مرده زنده میخورد باز نهایی زانیه رفیق میشد شراب میخورد و آخریه و دها که از دل طواجن دنیا هستند این خدا را آنگشتد نفس کشید  
سه شبانه روز در قبر ماند و روحش بجهنم رفت بعد از سه روز از میان مرده ها برخواست و باستان رفت در عین خدای پدر نشست باز خوا  
آمد که داوری کند بر هر چکم فعلا فرصت ندادم که همین امور را شرح بدهم انشاء الله در وقت فرصت هم این امور را در موضع مناسب از  
همین کتاب شرح و مفصل ذکر و بیان خواهیم نمود شما را بعد از این ملاحظه کنید معرفت این چهار از خدا شناسی تمامی این امور که اشاره بناها شد  
مضمون کتب مقدسه ایشانست و ابضا ملاحظه کنید معرفت خانواده نبوت را در دانستن احکام خدا که جناب داود در انحرار عیسی زن  
مقبولی از برای خود نزدیک نمود و بعد از وفات جناب داود پس از جناب آذون پناه نزدیک شیع ما در سلمان آمد و از او خواهرش کرد که خدا  
سلمان علیه السلام مشرف شود و از او خواهرش کند که سلطنت را او بردی لا اقل زن پدر من آبی شکست و نخی را بمن بزنی دهد و چقدر نزد  
سلمان آمد تبلیغ رسالت نمود جناب سلمان تغییر نموده برادر خود را آنگشت چنانچه در باب (۲) دوم از کتاب قول ملوک مرقوم گردیده است  
پس خانواده نبوت در صورتیکه انقدر شعور نداشته باشند که نزدیک زن پدر بچکم تورا بخوانست از دیگران توقع معرفت ندادم خلا  
کلام کسانیکه شعور و ادراکشان در معرفت خدا مانده ذکر باشد امور قیامت را که میفهمند چگونه میتوان با آنها امر معاد را بیان کرد پس از این  
جهت در توبه ذکر قیامت نباشد و در کتب انبیا بسیار که در بعضی جاها همین قدر است که قیامت هست بطور اجمال اما چگونه است  
و تفصیلش چیست دیگر ننویسد و نیست و اما از جناب موسی تا زمان جناب عیسی علیه السلام مردم تقدیم معرفت پیدا کردند جناب عیسی  
قدری امر معاد را شرح داد باز با التیسیر بقرآن مجید و بیانات جناب عیسی بعضی بجاها پر و اشاره و بعضی تفصیل در مواضع کثیره  
از عهد جدید وارد گردیده از انجیل در باب (۱۲) از باب (۳) و باب (۲۲) و (۲۹) و (۳۰) از باب (۵) و باب (۱۳) از باب (۷) و باب (۲)  
از باب (۸) و باب (۲۸) از باب (۱۰) و باب (۲۳) از باب (۱۱) و باب (۳۰) و (۳۱) و (۳۲) از باب (۵) از باب (۱۳) و باب (۱۸) از باب (۱۵) و باب  
(۱) و (۹) از باب (۱۸) و باب (۱۳) از باب (۲۲) و باب (۳۳) از باب (۲۳) و باب (۵) از باب (۲۴) و باب (۳) و (۳۴) و (۳۵) و (۳۶)  
از باب (۲۵) از انجیل صحت و باب (۲۹) از باب (۳) و باب (۳۳) الی (۳۹) از باب (۹) از انجیل مرقس و باب (۱۷) از باب (۳)  
و باب (۹) از باب (۶) و باب (۱۵) از باب (۱۰) و باب (۵) و (۹) و (۱۳) از باب (۱۳) و باب (۹) و (۱۳) و (۲۳) و (۲۵) و (۲۶)  
و (۲۸) از باب (۱۴) از انجیل لوقا و باب (۲۹) از باب (۵) و باب (۲۷) از باب (۶) و باب (۲۴) از باب (۱۲) و باب (۱۵) از انجیل  
یوحنا و باب (۱۹) و (۲۷) و (۳۱) از باب (۲) و باب (۲۳) از باب (۳) و باب (۱۵) و (۲۵) از باب (۲۲) و باب (۲۴) از کتاب



# مقدمه کتاب انبیا الاعلا

احوال رسولان و ایه (۸) در (۹) از باب (۲) و ایه (۱۰) از باب (۳) و ایه (۱۱) و (۱۲) از باب (۴) و ایه (۱۳) از باب (۵) از رساله اول پولس  
 باهل دوم و ایه (۱۴) و (۱۵) از باب (۳) و ایه (۱۶) از باب (۵) و ایه (۱۷) از باب (۱۱) و ایه (۱۸) از باب (۱۴) از رساله اول پولس و ایه (۱۹)  
 و ایه (۲۰) از باب (۱۱) از رساله دوم پولس و ایه (۲۱) از باب (۱۲) از رساله اول پولس با ایه (۲۲) از باب (۱۴) از رساله اول پولس  
 و رساله اول پولس فیلیپیان و ایه (۲۳) از باب اول از رساله اول پولس بکولسیان و ایه (۲۴) از باب اول و ایه (۲۵) از رساله اول پولس  
 بتالونیکیان و ایه (۲۶) از باب (۵) از رساله اول پولس تیموتائوس و ایه (۲۷) از باب (۹) از رساله اول پولس عبرانیان و ایه (۲۸) از باب  
 (۵) از رساله عامه یعقوب و ایه (۲۹) از باب اول از رساله اول پطرس و ایه (۳۰) از باب (۵) از رساله اول یوحنا و ایه (۳۱) الی (۳۲) و  
 (۳۳) و (۳۴) از رساله عامه یهوذا و ایه (۳۵) از باب اول و ایه (۳۶) از باب (۲) و ایه (۳۷) از باب (۱) و ایه (۳۸) الی (۳۹) از باب (۱) و ایه (۴۰)  
 الی (۴۱) از باب (۱) و ایه (۴۲) الی (۴۳) از باب (۱) و ایه (۴۴) الی (۴۵) از باب (۲) و ایه (۴۶) از باب (۴) از کتاب  
 پوختا اشعری و مؤلف کتب مفهوم از کتابهای عهد جدید و نو و ایه (۴۷) و کتاب عقاید مسیحین در باب جهنم چند  
 چیز است اول که خود جهنم نوری و پاکودی و یاد را بچهره و یاد را بنیست از آتش منتهای بالتسبب بنورها و کودها و در پاچه ها و در پاچه  
 دنیا بنیست بزرگتر و گستر است و در جهنم کرمها بسیارند که هر کرم نمیدانند که هر کرم نمیدانند که هر کرم نمیدانند که هر کرم نمیدانند  
 اهل جهنم در جهنم خلدند با همین بدنهای عنسی پنجم شکم اهل جهنم پوزما را است که اهل جهنم میکنند ششم مارها پوست  
 بدن ایشان چسبیده و آنها را میکنند و هر چه میخواهند این مارها را از خود دور کنند و در نمیشوند هفتم اهل جهنم مانند سگ  
 دیوانه در جهنم نوزده میکنند ششم مردم میخواهند و حال آنکه از برای ایشان مرگ نیست نهم دست و پا های اهل جهنم را  
 بزنجیرهای آهنین بنهند دهم شکمهای اهل جهنم از آتش و تنگهای ایشان نیز از آتش است یازدهم اهل جهنم نشسته میشوند  
 آب میخواهند با ایشان داده نمیشود و از برای اهل جهنم کرم زبمشود و از کرم نیست و اهل جهنم کرم  
 دائمی کرم کردن و دندان بهم نشوند و در باب (۹) نهم از انجیل مرسل در وصف جهنم باین نحو بیان گشته است (۳۳) پس هر  
 دست نوزاد بلغراند از ابرو نوزاد اهر است که مثل داخل جانت شوی از آنکه با دست وارد جهنم کردی در آن شبکه خاموشی نیند  
 (۳۴) جا آنکه کرم ایشان نمیرد و آتش خاموشی نیند برد (۳۵) و هرگاه پاپ نوزاد بلغراند قطعش کن زب نوزاد مفید را منک که لنگ داخل جانت  
 شوی از آنکه با دست نیند بر دانی که خاموشی نیند برد (۳۶) آنجا آنکه کرم ایشان نمیرد و آتش خاموشی نشود (۳۷) و هرگاه  
 چشم تو نوزاد لغزش دهد قطعش کن زب نوزاد اهر است که با دست چشم داخل ملکوت خدا شوی از آنکه با دست چشم در آتش جهنم انداخته شوی (۳۸)  
 جا آنکه کرم ایشان نمیرد و آتش خاموشی نباید و در باب (۵) پنجم از انجیل پوختا باین نحو رقم شده است (۲۸) و از این جهت مکتب زب را بخا  
 سباید که در آن جمیع کسانیکه در فور میباشند از آزار خواهند شنید (۲۹) و بیرون خواهند آمد هر که اعمال نکو کرد برای قیامت چنان  
 و هر که عمل بد کرد بجهنم قیامت آوری و در باب (۱۹) از کتاب ایوب بنی علیه السلام در باب معاد جسمانی باین نحو رقم یافته است (۲۵) بدین  
 که میدانم که رهاننده من جی است و در روز این بر زمین خواهد ایستاد (۲۶) و بعد از پوسیده شدن پوست و جدم دیگر همان بسدم  
 خدا را خواهم دید و در باب (۲۱) از مکاشفات پوختا باین نحو رقم کرده است (۱) لکن خوفناکان و بی ایمانان و خبیثان و ظالمان و زانیان  
 و جادوگران و بن پرستان و جمیع دروغگوینان نصیب ایشان در دریاچه آفرین خسته شده با آتش و کبریت خواهد بود و اینست موت ناقص  
 در کتاب نماز و تذکره و تسمیه یعنی تهنیت مواش که تانی الحال در مطیع و لیم در و کولین در مملکت غمر در شهر لیبیک در کشتی هزار  
 هشتصد و نود و سه طبع رسیده و این کتاب بسیار مضرب میاشد در میان مسیحین در کتاب مزبور در صفحه (۳۵۹) در وصف جهنم باین نحو  
 سار و بیان گشته است بجهنم انداخته میشود آنجا آنکه کرمش نمیرد و آتش خاموشی نمیشود در (۹) و در جهنم سه قسم غدا  
 هر کدام از دیگری خالصتر است اول کرمها که هر کرم نمیدانند که هر کرم نمیدانند که هر کرم نمیدانند که هر کرم نمیدانند  
 (۳) صاحب کتاب گوید اینک من در جبر خانه خدا مجوس و در دنیا ای آتش میسوزم تا ابد الا با دانه دولت بکار خورد در این وقت

# در رفع قیصر و زباب

تنگ و نه اولاد فائده بخشیدند اخ و ای بر من و ای بر جان من و در صفحه (۱۷۵) و (۳۶۷) آن بتنی که گوش با و نمیداد در این دنیا پیر  
غضب و خواهد بود در جهنم و آن بتت یک مار میشود در دل و و ذاتم او را میگردان مار با و میگوید هیچکس نفسی ندارد تو این  
روزگار افاده مکر تفصیر خودتست فرخی ملکوت سموات و افر و فرخی جان خود را و فرخی خدای خود را بیک قاشق عدس افاده  
پی تکرات باطله و بی مال دنیا و بی کف شیطان الان از اینها چه حاصل شد از برای تو دردی بگردید در مانی ندارد یک لقمه عمل خوانی  
لیکن الان پیر (۱) شموئیل (۱۴) . (۴۳) مؤلف کو بدک نمیدانم اینمار چه فرقی دارد با مارها شکر علامه مجلسی علیه السلام  
نفل فرمود و در صفحه (۳۴۳) الان جهنم جای نواست و یکش بلاها را و نصف جزای نوبت و هکذا آن بتت در آن وساعت متشن  
میکند و جیب گاهان او مبدل بمارها میشوند بر او و میچسبند بچسبند و چشمهای او را فلع مینمایند و هر قدر سعی مینماید که آن مارها  
از خود دور کند لیکن آنها از او دور نمیشوند و دست از او بر نمیدارند چنانچه او در دنیا دست از معصیت بر نمیداشت و تا ابد الا با  
اتک پیرزد در جهنم و میگوید یک لقمه عمل خوانم و خوردم باید بمهرم و در صفحه (۳۴۴) این آتش این دنیا مانند یک نعلنی است که خدا  
آفریده از برای بنوع انسان صدقاً بجز منفعت دارد از برای ماها و بدون او فحش و زندگانی مخالف این آتش که رحمت و شفقت است  
اینقدر ظالمست سنگهای فولاد را آب میکند صفحه (۳۴۵) پس اینجا چه خواهد بود آن آتش که خدا از برای انتقام از دشمنانش آفریده چنانچه  
در این دنیا تفاوت بزرگی هست مابین آتشیها و همچنین فرق و تفاوت بجد مابین این آتش رحمت و مابین آن آتش غضب که دست خدا  
از او روشن کرده است و غضب خدا همیشه آن آتش را با دینزند و مشعل مینماید آنش چوب خوارش بیشتر از آتش گاه است آتش آهن بدتر  
از آتش چوب است پس حال ملاحظه کن آن آتش گاه و آتش جهنم را که چه قدر ظالم خواهد بود آن آتش بدون انسان مینماید عزا سخنان را  
میسوزاند و دل کنه کار بحال میشود از شدت حرارت اهل جهنم مرگ از برای خود میخواهد مرگ از او فرار مینماید ای جهنم چه قدر ظالم هست  
همان نوشها لپها و آن لذتهای این دنیا مقابل یکد قهقه عذاب نوبت میشوند و هر قدر عذاب و هر قدر بگردی زمین هست در مقابل عذاب  
کل سر خدا شعبای نبی (۳۲) . (۱۴) میگوید که گاه آن در صید و خوف شده از نغاش منافقان را گرفته میگویند از ماها آگست که در  
آتش سوزان ساکن و از ماها آگست که در آتش گاه جا و بدتمکن کرد و در صفحه (۳۴۶) اینجست که نصب مکتوب کرد پره است و از اندر با  
که آتش کبریت در او میسوزد تو ای کافر که در دهن خود را مانند در جهنم کرده نواهی کینه دار که در دهن خود را در دل خود نگاه میداری چه نزد  
کرده است که نزد دیگران پیر به آگری ازین اوصاف خبیثه در تو نباشد و او را ترک کنی و توبه نمائی در کمال وضوح جهنم در پیشانی تو  
شده است و بان آتشی که اطفا پذیر نیست خواهی افنا داری تنگ نواش خواهد بود و متکای نواش و دست و پا های نوبت بر نوبت های  
انبین و هر جا بشکری روی در میان آتش غلط میخوری چنانچه در دنیا در میان نگاهان میخاطبیدی همی و زنده میشوی و یک قطره آب بخوری  
و هیچکس بنویسند اب نخواهد داد که زبان سوخته و پخته خود را از کنی مگر اینکه در دوزخ که توبه مینماید تا ابد الا با در اوقات شبانه روز  
ابدا استراحت نداری (مکاشفات (۱۴) . (۱۱) در صفحه (۳۴۷) هر دردی بگرمان استراحت دارد انسان را مهلت میدهد و آرام میکند  
و انسان از برای خود دوسنی پیدا میکند و او را دل داری میدهد و اما در جهنم استراحت و از ای بتت شغل اهل جهنم ذاتم اگر بیرون  
فشرکت و ذاتم از شدت عذاب مانند سگ دیوانه فروزه میکشند رفو ایشان شیطانست پدر و مادر و اقارب دشمن ایشانست اولاد  
با پدر و مادر بر یکدیگر میزنند و چشمها بگردانند مینمایند آتشی ملخصاً حال از تو که مسی منصف هستی سفار مینمایم اگر دشمن جان  
خود نیستی ذات بگو این بیانات چه تفاوت دارند با بیانات مجلسی مگر اینکه گویند ما اینقدر معرفت نداریم که احوال اینها را باطنی و  
بضمیم از کتابهای اهل اسلام سرفش نموده و بزبان خود ترجمه نموده ایم پس معلوم و محقق کردید که قیصر غلط و با مغلط عوامت و از  
کتابهای خود نیز بچراست و هر ایزاد بکه بر اهل اسلام وارد نموده است در باب جهنم بر خود او وارد است چنانچه دیدی و فهمیدی و اما  
اینکه گفتیم عذاب اهل جهنم روحانی و جسمانیست معانه جسمانی فقط چنانچه امیر المؤمنین صلوات الله علیه در دعای معروف بگفت که  
میرماید یا الهی و ربی و مولای و سیدی لای الامور الیک اشکوا و لما منها اخرج و اکی لا یسم العذاب و شدت

# هدایت سیمندر مرغ

أَوَّلُ الْبَلَاءِ وَمَدَّ يَهُ قَلْبُنْ صَبْرُ نَبِيِّ فِي الْعُقُوبَاتِ مَعَ أَخْدَانِكَ وَجَمَعْتَ بَيْنِي وَبَيْنَ أَهْلِ بِلَادِكَ وَفَرَّقْتَ  
بَيْنِي وَبَيْنَ أَجْنَابِكَ وَأَوْلِيَاكَ قَهْبِي بِالْإِلْهِ وَسَبْدِي وَمَوْلَايَ وَبِحَبْرَتِكَ عَلَى عَدَايِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى مَا  
وَهَيْتَنِي صَبْرَتِكَ عَلَى حِرَارِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَى كَرَامَتِكَ أَمْ كَيْفَ أَصْبِرُ فِي النَّارِ وَدَعْبَانِي عَفْوِكَ بِعَفَايَ  
خُدَى مِنْ وَرْدِكَ مِنْ مَوْلَايَ مِنْ وَثَايَ مِنْ بَرَايَ كَدَامَ كَارِهَا بِسُوءِ وَشَكَايَتِكَ وَمِزَايَ كَدَامَ بَلَايَ زَانِهَاتِكَ وَشَمَّ وَكِرْبِكَ مِنْ بَرَايَ  
عَذَابِ دَرْدَانِكَ وَصَحْفِي أَنْ وَبِأَزْبَابِي طُولِ بِلَاوَمَدَّتْ أَنْ يَسْرُكَ بِرَدَائِي مَرَادِ عَفْوِنَهَائِي خُودِ بَادِ شِمَانَتِ وَجَمْعِ كَفِي مَبَانَتِي  
وَمَبَانِ أَهْلِ بِلَادِي خُودِ وَجِدَائِي أَفْكَتِي مَبَانِ مِنْ وَمَبَانِ دُوسْتِ دَرْدَانِ وَأَوْلِيَاءِ خُودِ بِسُوءِ مَرَايَ بِنْدَانِ وَبِرَدَائِكَ وَأَقَاوِيرِ دَرْدَانِ  
صَبْرِكَ مِنْ عَذَابِ نُوْبِ جُكُونِ صَبْرِكَ مِنْ بَرَفَرَانِ وَبِحَبْرَتِكَ مِنْ بَرَفَرَانِ نُوْبِ جُكُونِ صَبْرِكَ مِنْ بَرَفَرَانِ نُوْبِ جُكُونِ صَبْرِكَ مِنْ بَرَفَرَانِ  
بِأَجُونِ سَاكِنِ شُومِ دَرْدَانِ وَحَالِ أَنْكَ مَبْدَمِنْ بَعْفُو نُوْبِ بُوْدِهِ بِسُوءِ ثَابِتِ وَعَقُوبِ كَرْدِي كَدَامَ عَذَابِ لَبْجَانِي دَرْدَانِ أَهْلِ إِسْلَامِ جَمَانِ  
وَرُوحَانِي مَعَاوِ كَيْشِ كَذِبِ وَمَقْرَبِ بَطْنِ الشُّبُهَاتِ الثَّامِنَةِ دَرْدَانِ (۵) كُوبِدِكَ مَعْصِيَتِ شَيْطَانِ قَبْلِ ازْخَلْفَتِ  
أَدَمِ أَتْفَانِ أَتْفَانِ بَعْدِ بِلَاوَمَدَّتْ أَنْ يَسْرُكَ بِرَدَائِي مَرَادِ عَفْوِنَهَائِي خُودِ بَادِ شِمَانَتِ وَجَمْعِ كَفِي مَبَانَتِي  
أَدَمِ وَبِحَبْرَتِكَ مِنْ بَرَفَرَانِ نُوْبِ جُكُونِ صَبْرِكَ مِنْ بَرَفَرَانِ نُوْبِ جُكُونِ صَبْرِكَ مِنْ بَرَفَرَانِ نُوْبِ جُكُونِ صَبْرِكَ مِنْ بَرَفَرَانِ  
وَنُورِ بَرِي نَمَائِدِ وَحَالِ أَنْكَ مَا نُورِ بِلَاوَمَدَّتْ أَنْ يَسْرُكَ بِرَدَائِي مَرَادِ عَفْوِنَهَائِي خُودِ بَادِ شِمَانَتِ وَجَمْعِ كَفِي مَبَانَتِي  
بَعْدَ زَانِ أَنْهَارِ الْمَرْبِيهِ أَدَمِ كَرْدِي وَجُونِ بِلْبَسِ بِلَاوَمَدَّتْ أَنْ يَسْرُكَ بِرَدَائِي مَرَادِ عَفْوِنَهَائِي خُودِ بَادِ شِمَانَتِ وَجَمْعِ كَفِي مَبَانَتِي  
دَرِ وَأَبْلِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ سُورَةِ الْحَجْرِ وَدُورِ (۱) جِلْدِ أَوَّلِ كِتَابِ جُوهِ الْقُلُوبِ مَفْضَلًا نَقْلِ كَشْفِ اسْتِثْنَاءِ دَرْدَانِ مِنْ بَرَفَرَانِ  
أَبَا عَلِيٍّ مَعْصِيَتِ شَيْطَانِ جِهَ بُوْدِهِ وَبِحَبْرَتِكَ مِنْ بَرَفَرَانِ نُوْبِ جُكُونِ صَبْرِكَ مِنْ بَرَفَرَانِ نُوْبِ جُكُونِ صَبْرِكَ مِنْ بَرَفَرَانِ  
مُؤَلَّفِ كُوبِدِكَ مَعْصِيَتِ شَيْطَانِ قَبْلِ ازْخَلْفَتِ أَدَمِ وَبِحَبْرَتِكَ مِنْ بَرَفَرَانِ نُوْبِ جُكُونِ صَبْرِكَ مِنْ بَرَفَرَانِ نُوْبِ جُكُونِ صَبْرِكَ مِنْ بَرَفَرَانِ  
كَرْدِي بِنَا بَرَفَرَانِ وَخَادِيَتِ مَبْدَمِنْ بُوْدِهِ مَرَادِ عَفْوِنَهَائِي خُودِ بَادِ شِمَانَتِ وَجَمْعِ كَفِي مَبَانَتِي  
وَاقِعِ مَبَانَتِي مَرَجِ بِلَاوَمَدَّتْ أَنْ يَسْرُكَ بِرَدَائِي مَرَادِ عَفْوِنَهَائِي خُودِ بَادِ شِمَانَتِ وَجَمْعِ كَفِي مَبَانَتِي  
مَلَائِكَةُ بُوْدِ قَبْلِ ازْخَلْفَتِ أَدَمِ مَنَافِقِ وَكَافِرِي وَبِحَبْرَتِكَ مِنْ بَرَفَرَانِ نُوْبِ جُكُونِ صَبْرِكَ مِنْ بَرَفَرَانِ نُوْبِ جُكُونِ صَبْرِكَ مِنْ بَرَفَرَانِ  
مِنْ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنِ آيَاتِنَا بَعْضُ شَيْطَانِ مِنْ بَرَفَرَانِ نُوْبِ جُكُونِ صَبْرِكَ مِنْ بَرَفَرَانِ نُوْبِ جُكُونِ صَبْرِكَ مِنْ بَرَفَرَانِ  
أَزْحَنِ بُوْدِ وَأَجْبَتِكَ مِنْ مَلَائِكَةِ بِلَاوَمَدَّتْ أَنْ يَسْرُكَ بِرَدَائِي مَرَادِ عَفْوِنَهَائِي خُودِ بَادِ شِمَانَتِ وَجَمْعِ كَفِي مَبَانَتِي  
بَعْبُدُونَ قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيْنَا مَنْ دُوْهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ مِنْ بَرَفَرَانِ نُوْبِ جُكُونِ صَبْرِكَ مِنْ بَرَفَرَانِ نُوْبِ جُكُونِ صَبْرِكَ مِنْ بَرَفَرَانِ  
دُوْمِ أَنْكَ بِلْبَسِ ذُرِّيَّةِ دَرْدَانِ كَرْدِي بِنَا بَرَفَرَانِ وَبِحَبْرَتِكَ مِنْ بَرَفَرَانِ نُوْبِ جُكُونِ صَبْرِكَ مِنْ بَرَفَرَانِ نُوْبِ جُكُونِ صَبْرِكَ مِنْ بَرَفَرَانِ  
ذُرِّيَّةُ أَوْلِيَائِكَ مِنْ دُوْبِ وَهُمْ لَكَ عَدُوٌّ بِعِنِّي أَبَا بَعْدَ زَانِهَاتِكَ عَدَاوَتِ شَيْطَانِ بِرُشْمَانَتِي كَشْفِ فَرَامِكِي بِلَاوَمَدَّتْ أَنْ يَسْرُكَ بِرَدَائِي  
دُوسْتَانِ مَرَجِ زَانِ كَرْدِي بِنَا بَرَفَرَانِ وَبِحَبْرَتِكَ مِنْ بَرَفَرَانِ نُوْبِ جُكُونِ صَبْرِكَ مِنْ بَرَفَرَانِ نُوْبِ جُكُونِ صَبْرِكَ مِنْ بَرَفَرَانِ  
كَلِمَاتِكَ ذُرِّيَّةِ دَرْدَانِ كَرْدِي بِنَا بَرَفَرَانِ وَبِحَبْرَتِكَ مِنْ بَرَفَرَانِ نُوْبِ جُكُونِ صَبْرِكَ مِنْ بَرَفَرَانِ نُوْبِ جُكُونِ صَبْرِكَ مِنْ بَرَفَرَانِ  
الْمَلَائِكَةُ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَّا تَأْتِي الشُّهُدَاءُ وَخَلْفَهُمْ مِنْ خَلْدَانِكَ كَارِ مَرُودِهِ اسْتِثْنَاءِ كَرْمِ مَلَائِكَةِ بِلَاوَمَدَّتْ أَنْ يَسْرُكَ بِرَدَائِي  
نَمُودِهِ أَنْدَمِنْ زَمَانِكَ إِنَّا نَبِيٌّ شَدِيدُ الْخَالِقِ نُوْبِ دَرْدَانِ مَبْدَمِنْ بُوْدِهِ مَرَادِ عَفْوِنَهَائِي خُودِ بَادِ شِمَانَتِ وَجَمْعِ كَفِي مَبَانَتِي  
بِلْبَسِ جَمِينِ بُوْدِ مِنْ مَلَائِكَةِ بُوْدِ جِهَارِمْ أَنْكَ بِلْبَسِ خَلْقِ أَزْأَانِ اسْتِثْنَاءِ كَرْمِ مَلَائِكَةِ بِلَاوَمَدَّتْ أَنْ يَسْرُكَ بِرَدَائِي  
نَعَالِي عَنِ بِلْبَسِ خَلْقِي مِنْ نَارٍ وَبِضَاءِ أَعْمَلُونَ أَزْأَانِ اسْتِثْنَاءِ كَرْمِ مَلَائِكَةِ بِلَاوَمَدَّتْ أَنْ يَسْرُكَ بِرَدَائِي  
خَلْقَانَهُ مِنْ قَبْلِ مِنْ نَارِ السَّمُومِ وَبِضَاءِ خَلْقِي مَرُودِ خَلْقِ الْإِنْسَانِ مِنْ صَلْصَالِ كَالْقَارِ وَخَلْقِ الْجَانِّ مِنْ مَارِجِ  
مِنْ نَارٍ وَإِنَّا بِلَاوَمَدَّتْ أَنْ يَسْرُكَ بِرَدَائِي مَرَادِ عَفْوِنَهَائِي خُودِ بَادِ شِمَانَتِ وَجَمْعِ كَفِي مَبَانَتِي

# شبهه قسین از قرآن و احادیث

رسولان خدا بندگان خداستند و سؤالاتی که در رسوله صلوات الله علیهم جعلت مسأله  
پس چون ابلیس چنین نبود پس واجبست که از ملائکه باشد و اگر کسی سؤال نماید که چون ابلیس از ملائکه نبود چرا بجهنم نرک بجهنم ملعون  
و مطرد کردید و حال آنکه ما مور بجهنم ملائکه بودند نه اجنه در جواب این سؤال گوئیم بجهت ظاهر از ملائکه بود و در میان ایشان  
نشوونما کرده بودند مانند منافق در میان مؤمنین چون حکام بر مؤمنین نازل شد منافق نیز در میان حکم داخل است زیرا که کج  
ظاهر از ایشانست هر چند که در واقع و نفس الامر از ایشان نیست و حال ابلیس نیز چنین است بجهت ظاهر از ملائکه بود لکن در باطن  
از ایشان نبود و استثناء او از ملائکه استثناء منقطع است نه متصل مانند جانی الغوم الاغما و استثناء منقطع در کلام عمر  
مشهور است و در کلام خدا و اوست قال الله تعالی لا تأکلوا أموالکم بیکم بالباطل الا ان تكون بحیارة عن تراویض  
ایضا فرمود و ما کان المؤمن ان یقتل مؤمنا الا خطا و نیز در قرآن و ادعای ایزدیهیم لایه و قومیه ایتی برکت شما بقید  
الا الذی فطر فی و ایضا در کلام الله است لا یتمعون فیها نسوا و لا تأثموا الا فی الاما سلاما پس استثناء در مواضع  
مذکوره منقطع است نه متصل و استثناء الا ابلیس نیز منقطع است بدون تردد و ایضا اتمعون واحد بود در میان الوفا  
ملائکه پس غلبه کردند بر او در قول خدا تعالی فجدوا پس از ان اتمعون مستثنی شد و با قطع نظر از هر اینها اتمعون بخصوص  
ما مور بجهنم بود بدلیل قول خدا تعالی ما تمعک الا تسجد اذ امرتک و اما اثبات مدعی ثانی در همان سوره مبارکه البقره  
لکن قسین بغافل و تجاهل نموده است و با اینکه تفهیده است قال الله تعالی و کان من الکافرین و در مخصص المنهج بیان کرده  
باین نحو تفسیر نموده است و بودار (یعنی ابلیس) در اصل از آنرا که بدگان یعنی از منافقان و او اظهار انبیاء مسمود نزد فرشتگان  
و در باطن کافر بود چون تعالی او را بجهنم امر کرد غش کفر او بر عجل این امتحان ظاهر شد و در صافی در تفسیر و کان من الکافرین فی  
العیون عن امیر المؤمنین (ع) اثر اول من کفر و انما الکفر و العیاشی عن الصادق (ع) مثله و ایضا در صافی در تفسیر ایتی اعلم ما لا تعلمون  
یعنی من مبدانم ایچه شما نمیدانید من الضالاح الکام من فیه من الکفر الباطن فیهن هوفکم و در مجمع البحرین در ماده بلس فلما امر الله الملائکه  
بالسجود لام خرج ما کان فی قلب ابلیس من الحسد فلعنت الملائکه عند ذلك ان ابلیس لم یکن منهم حاصل مضمون بقاری چنین میباشد  
چون تعالی ملائکه را امر نمود بجهنم آمد ظاهر شد آنچه در قلب ابلیس بود از حسد و کفر پس ملائکه دانستند که ابلیس از ایشان نوده و در  
خلاصه المنهج در تفسیر ایتی اعلم ما لا تعلمون بدرستی که من مبدانم در افرینش این خلقت از مصلحتها و حکمتها ایچه شما نمیدانید از جمله  
اظهار عجب و کبر و عدم انبیاء ابلیس بود که در خاطر داشت و ظاهر نمیکرد و انهی و نظیر این مبارکه در اثبات کفر ابلیس موافق  
قول اصحاب موافق است اینند هبنا مذهب متابعان جناب موسی و عیسی علیهما السلام است که گوئیم ایمان موجب استحقاق ثواب  
دائمست و کفر موجب استحقاق عقاب دائم و جمع فباین ثواب دائم و عقاب دائم منع و حالست پس زمانیکه ایمان صادر شود از مکلف پس  
ان نمود با الله کفر صادر شود پس با انست که هر دو استحقاق معا باقیست و انما است بنابر آنچه بیان شد و با آنکه طاری مزبل سابقست ان  
استحقاق است زیرا که قول با جابط باطل است لقول تعالی ان لا اصبیح عمل عامیل منیکم من ذکر اوائتی و ایضا در کلام الهی است  
فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره و من یعمل مثقال ذره شرا یره پس بر فرض نیز حالست و شرط حصول ایمان انست که کفر مکلف  
صادر نشود هرگز پس زمانیکه خاتم بر کفر شد مبدانیم که آنچه سابق صادر شده بود ایمان نبود و حقیقت زمانیکه انچه جمله ثابت شد پس کفر  
چون ختم ابلیس بر کفر شد دانستیم که اتمعون مؤمن نبود هرگز و همچنین در این مسئله موافقت با اصحاب موافق چنانچه در پیش گفتیم  
ایشان گویند اگر شخص از اول عمر مؤمن بجهنم باشد و در نفس انحر منکر شود ان ایمان سابق از برای او فائده ندارد و غلط در انست خواهد بود  
وان ایمان سابق ایمان نبود که با اظهار ایمان مبرک و عکس نیز چنین است یعنی اگر شخص از اول عمر انحر کافر بجهنم باشد و در آخر عمر  
مؤمن بشود از اهل نجاتست پس شرط حصول ثواب عقاب و وفات بر کفر ایمانست و در صافی در ذیل تفسیر و ادعای ربنا الملائکه  
والفقی عن الصادق (ع) ان ابلیس کان من الملائکه یعبدا لله فی السماء و کان من الملائکه نظیر من هم ولیکن منهم و ذلك ان الله خلق خلقا قبل اذ



# هَدَايَةُ هَفْتِ مَعْقِدٍ

وكان ابلهس كما فهم فافسدوا في الارض فعوارس فكوا بغير حق فبعث الله عليهم الملائكة فضلوهم واسروا ابلهس ورضوه معهم الى  
السماء فكان مع الملائكة بعد الله الى ان خلق الله ادم وظهرها كان من حسد ابلهس له واستجاره علمت الملائكة انهم لم يكن منهم و  
قال اثم ادخل في الامر لكونهم بالولا ولم يكن من جنسهم والعاشي عنده اقرسل عن ابلهس كان من الملائكة او هل بله من امر السماء قال  
لم يكن من الملائكة ولم يكن بله من امر السماء وكان من الجن وكان مع الملائكة وكان الملائكة ترى اثم منها وكان الله يعلم انه ليس منها فلما  
امر بالسجود كان منه الذي كان وفي الكافي عنده مثله الى قوله ولم يكن بله شيئا من امر السماء وزاد بعده ولا كرامة حاصل مضمون بما  
ابتهك ازصادق عليه ثم يدري ابلهس ربان ملائكة و دخل زاد زانسان عبادت بنحوه ومضمون ملائكة اين بود كه او از ايشان حال انكه  
از ايشان نبود بجز انكه خداوند خلقها قبل از ادم افریده بود و ابلهس جا كه بود در ربان ايشان پس افساد نمودند در زمين و طغيان نمودند  
و خونها را با ناحی بهر بچند پس خداوند ملائكة را بر ايشان فرستاد پس ايشان را كشتند و ابلهس را اسپر نموده با سنان بر بنديد پس  
با ملائكة عبادت بكرد تا خلق ادم و چون ملائكة با مر خداوند ما مور بجهت ادم كرد بدند استكبار و حسد ابلهس ظاهر و روشن كرد بد  
ملائكة دانستند كه انملعون از ايشان نبود و حضرت فرمودند علت دخول او در تحت امر در ولاء بعضی قريبا ايشان بود و الا از جنس  
ملائكة نبود و مباشر هر چه امري از امور سماوي نبود از ملائكة نبود از اجته بود و همچ كرامتي در نزد خدا نداشت و در تفسير كبري في الزاوي  
در ذيل تفسير وَمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ از ادبه ما استرا ابلهس في نفسه من الكبر وان لا يسجد و در تفسير ابوالسعود در ذيل تفسير وَكَانَ  
مِنَ الْكٰفِرِيْنَ اى في علم الله تعالى ان كان اصله من كفرة الجن فلذلك ارتكب ما ارتكبه على ما افصح عنه قوله تعالى كَانَ مِنَ الْجِنِّ  
فَقَسَىٰ عَنِ اٰمْرِ رَبِّهِ بَیْسَ تَابٌ وَمُحَقَّقٌ كَرِيهُنَّ كَهْر ابلهس قديم بود پيش از خلق ادم و در تفسير صافي وارد شده است كه هفت هزار  
سال قبل از خلق ادم نسناس و اولاد جان در روی زمین بوده و كافر بودند و شیطان نیز از ايشان بود و اصحاب عالم ارواح كوینند در  
عالم ارواح كافر شد مجرای قرآن و احادیث و قول مفسرین و اهل لغت و اصحاب موافقات تماما ذال بر اینست كه كه ابلهس قبل از خلق ادم  
بود و لیکن كه ايشان کرده بود و بر ملائكة ظاهر نشد مگر بعد از خلق ادم و تفسير كان بمعنى صار در قول خدا تعالى وَكَانَ  
مِنَ الْكٰفِرِيْنَ خروج از ظاهر است بدون دليل وان جاز نیست یقینا پس معلوم و محقق كردید كه تفسير هفت هزار سال  
واقفا قول تفسير كو با ملائكة از خلق ادم در نجهه و مقام بحث استاده الخ اين هم ناشی از جهل و عدم تأمل اوست زیرا كه جهل اعظم  
از علمای دین از شجره و سقی الفناق دارند بر عصمت تمامی ملائكة از جمیع گناهان و خلاف حیثیة خلافت و بر ائمت تمام نیست چنانچه  
اقوال مختلفه مذاهب مختلفه مسجده بر هر يك تمام نیست و در اثبات اینها از برای ما از قرآن و جواهر است و جمله اول قول خدا  
لَا يَعْصُونَ اللهَ مَا اَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ پس ابر صرحت در اينكه ملائكة هرگز خاصى خدا نمیشوند و بهر امر كه ما مور  
میشوند از اينجا ماورند الا اينكه اين ابر مختص بملائكة ناراست و چون دلالت عامه را خواسته باشم منفسك میشود بقول خدا تعالى  
يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ قَوْفِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ يعنى ملائكة همسرند از خدای قاهر غالب خویش و هر چه ما مور میشود بجا  
میاورند پس قول خدا تعالى وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ شامل فعل جمیع مامورات و ترك منهیات است زیرا كه هي از شى امر بترك  
انت و جمله دوم قول خدا تعالى بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِاٰيٰتِهِ يَعْمَلُونَ پس ابر صرحت در برهان ايشان  
از معاصي و اينكه متوقفند در جمیع امور و همچ امر را بجا نمیاورند مگر بقضاء امر و وحی و كسيكه خالشان چنین باشد نسبت خطا با و  
خطاست و چه ستم انكه خدا بنوعالى از ايشان نقل فرموده است كه ايشان بشر را مذمت كردند و سرزنش نمودند بسبب معصيت و  
هركاه خودشان از اهل معصيت بودند اين سرزنش از ايشان خوب و مرغوب نبود بلكه قبيح و بجا بود و جمیع آنها را انكه خدا بنوعالى از  
ايشان حكایت نموده است كه ايشان خدا را بالاول و نها را تسبیح مینمایند و ابدا خسته و مانده و ملول نمیشوند و كسيكه خال و چنین باشد  
صدور معصيت از او ممتنع است پس ثابت و محقق كردید كه ملائكة معصومند و صدور معصيت از ايشان محال و ممتنع است و لقائه  
قول خدا بنوعالى قَالُوا اَلَمْ نَجْعَلْ فِيهَا مِنْ بُنْيٰدِنَا وَنُبْقِئُكَ لِدِمَآءِ الْخِ بَعْنِ كَهْتُم مَلَا ئِكَةَ اَز رَوَى نَجْوَى و عدم علم معصيت و

# کتاب التنبی و الاعلام

حکمت در آفریدن او نه بوجه اعراض و بحث چنانچه کما فی سبب است ایامها فریبی در زمین کبریا که فساد کند و مشغول شود بمصیبت  
در زمین و در جنونهای امثال خود را بجز حق پس معلوم شد که مقصود ملائکه تعجب بود نه بحث و اعراض و فخر الزاری در شرح  
این مقام کوبد پس غرضهم من ذلك لتوال تنبیه الله علی شیء کان غافلا عنده فان من اعتمد ذلك في الله فهو كافر ولا الا تكار على الله  
تعالی فی فعله بل المقصود من ذلك لتوال امور احدیها ان الانسان اذا كان قاطعا بحكمة غيره ثم رأى ان ذلك الغير جعل فعلا لا یفعل  
علی وجه الحكمة فیه فقول له افضل هذا کانه تعجب من کمال حکمت و علمه و يقول اعطاء هذه التعمیر من یفقد و یقتل من الامور التي لا  
تهدی العقول فیها الی وجه الحكمة فاذا كنت تفعلها واعلم انک لا تفعلها الا لوجه ذوق و سرغامض انت مطلع علیه فما اعظم حکمتک  
واجل عینک فالحاصل ان قوله ان تجعل فیها من یفسد فیها کانه تعجب من کمال علم الله تعالی و احاطة حکمتک بما نحو علی کل العظام  
و ثانیها ان ايراد الاشکال طلبا للجواب غیر محذور و کما هم قالوا الهنا انت الحکیم الذی لا یفعل التفسر البتة و نحن نری فی العرمان  
تتمکن التفسیر من التفسر فاذا خلفت فوما یفسدون و یفتنون و انت مع عینک ان حاکم کذلک خلفهم و مکتبهم و ما منعهم عن  
ذلك فهنا یوهم التفسر و انت الحکیم المطلق فکیف یکن الجمع بین الامرین فکان الملائکه اورد هذا التوال طلبا للجواب فها الجواب  
المعتزلة و قالها ان الشرود و انکانت حاصله فی ترکیب هذا العالم التعلی الا انها من لوازم الخبرات الحاصلة فیها و خبراتها غالبة علی  
شرودها و ترک الخبر اکثر لاجل الشر القلیل شرکثیر فاما ملائکه ذکر و انک الشرود فاجابهم الله تعالی لهوله انی اعلم ما لا تعلمون  
یعنی ان الخبرات الحاصلة من اجل ترکیب العالم التعلی اکثر من الشرود الحاصلة فیها و الحکمة تقضی ایجاد ما هذا شأنه لا ترک و هذا  
جواب الحکماء و ذابها ان سؤالم کان علی وجه الباطن فی اعظام الله تعالی فان العبد المخلص لشدت حبه لولاه بکراه ان یكون له عبد  
بعبیه و خامسها ان قول الملائکه ان تجعل فیها من یفسد فیها مسئله من ان یجعل الارض و بعضها لهم ان کان ذلك صلاحا الخ  
حاصل مضمون اینکلمات بفارسی چنین میباشد غرض ملائکه ازین سؤال تنبیه خدا نبود بر شیئی که از و غافل بود پس بر شیئی معتقدان  
امر در حق خدا کافر است و ایضا مقصود ایشان انکار نبود بر خدا در فعل او بلکه مقصود ازین سؤال چند امر بود اول کانه تعجب کردند ملائکه  
از کمال علم خدا تعالی و احاطة حکمت او جل عظمته با امور بیکر خفی است بر جمیع عظام پس مقصود از این مبارکه ان تجعل فیها من یفسد فیها  
تعجب بود از ایشان دوام انکار ايراد اشکال از برای طلب جواب محذوری ندارد پس مقصود ملائکه ازین سؤال طلب جواب بود نه بحث  
و اعراض سیم آنکه اگر چه شرود حاصل است در ترکیب عالم سفلی الا اینکه از لوازم خبرات حاصله در آنست که خبرات افعال غالب  
بر شرود است و ترک خبر کثیر از برای شر قلیل شرکثیر است پس ملائکه مثلند گرسه و در کرد بدند و خدا تعالی ایشان را جواب داد بقول خود  
انی اعلم ما لا تعلمون یعنی ان خبراتیکم من مبداءم حاصل است در ترکیب عالم سفلی اکثر از شر حاصل در آنست پس حکمت مقضیه  
ایجاد است ترک مؤلف کوی بد ایجاب مانند جواب دوام است که مقصود ملائکه ازین سؤال طلب جواب بوده است چهارم  
سؤال ملائکه بوجه مباهله بود در تعظیم خدا تعالی چرا که عید مخلص بجهت شدت حجت مکروه مبداء که مولای او بنده خاصه داشته  
باشد پنجم آنکه مقصود ملائکه این بود که خدا با اگر مصلحت باشد تمامی زمین و با بعضی از اربابا رحمت کن خدا در جواب فرمودند مصلحت  
در اینست که آسمان از شما و زمین از ایشان باشد پس معلوم و محقق کردید که ملائکه از خلفت آدم نرسیدند و مقصود ایشان ازین سؤال  
بحث و اعراض بوده بلی اعراض قیس در اینجا بیجا و بیقاعده و ناشی از عدم تاقل اوست و از عادت این قیس است اینکه اول و با آخر  
و با وسط ابرو بیکر موافق خیال خود ترجمه و تفسیر میکنند از برای اینکه اعراض نماید و بعد بگوید که ترجمه و تفسیر صحیح نیست  
که من نوشته ام نه اینکه علما و مفسرین اهل اسلام نوشته اند و این عادت بسیار قبیح است شان علما نیست سهل است شان عظام  
نیست و الا هم کس می تواند ابانی پیدا کند در کتب عهد عینی و جدید که اول و با وسط و با آخر آنها کفر باشد خلاصه کلام این عادت  
بسیار بد است در او آخر فصل اول از باب (۵) ششم از همین کتاب بجهت این عادت قیس نامد مت و ملامت نموده ایم و بعضی از اینک  
وسط آنها را کفر است درها موضع نقل شده است و اما اول او همین گذارشان غیر مناسب و بیوقوف الخ در جواب کوی شلام کلام

# مقدمه کتاب انبیا الاعلا

مفسر در شرح دیباچه کتاب عزرا در مجلد دوم از تفسیر خود المطبوع است هر از روشن صد پنجاه و یک بعد از کلام طویل گوید  
زمانیکه الله جل شانہ توبه را بجناب موسی علیه السلام دادند معانی توبه را نیز دادند که اول مکتوب و ثانی محفوظ شود و لکن بعد از آن  
لفظ قانون مکتوب را اطلاق مینمایند و بر تالیف لفظ قانون لسانی و فقا و اشک مطابقی نباشد با روایات لسانی جماعت به و او را  
بقوانین موسی معنی مینمایند که از برای موسی حاصل شد در طور سبأ و ایشان مدعی اند بر اینکه چنانچه توبه در چهل روز  
از برای موسی حاصل شد یعنی در ایام مکالمه خدا با موسی در جبل سبأ فکذا لکن این روایات لسانی نیز ایضا از برای او در ایام  
اربعین حاصل شد در جبل و هر دو از این اسرائیل ابلاغ فرمود باین نحو بعد از مراجعت موسی از طور هرون و انجیم طلب نمود  
پس قانون مکتوب را اولاً با و تعلیم نمود پس از آن روایات لسانی نیز را که آن معانی قانون مکتوب چنانچه از خدا بموسی بها نظور  
رسیده بود پس هرون بعد از آنکه یاد گرفت برخواست و در پیش موسی جلوس نمود و انوقت العازر و اباطامارد و فرزندان  
هرون داخل شده و یاد گرفتند چنانچه پدر ایشان یاد گرفته بود و برخواستند یکی در پیش موسی نشست و دیگری در پیش هرون  
پس هفتاد نفر مشایخ داخل شدند و هر دو قانون را یاد گرفتند و در چشمه جلوس نمودند پس از آن مردمانیکه مشایخ تعلیم بودند تعلیم  
گرفتند پس موسی برخواست و هرون معلومات خود را فرآست نموده و برخواست پس از آن العازر و اباطامارد فرآست نموده و برخواست  
پس هفتاد نفر مشایخ معلومات خود را بر مردم خواندند پس هر کدام از این مردم قانون را چهار مرتبه شنیدند خوب حفظ نموده و فهمیدند  
پس آنها بعد از آنکه از چشمه بیرون آمدند سایر بنی اسرائیل را خبر دادند پس قانون مکتوب را بواسطه کتاب و معانی از ابروایان لسانی  
ناپشت ثانی تبلیغ نمودند و احکام مکتوب در من ششصد و سپرده بوده است پس قانون را بحسب احکام قسمت نمودند و گویند که در  
اول ماه بازدم در سال چهارم از خروج بنی اسرائیل از مصر جناب موسی جمیع بنی اسرائیل را جمع نمود و ایشان را از وفات خود خبر داد و  
امر فرمود هر کسی قولی از اقوال خدا یعنی قانون را فراموش کرده باشد بیاید و از من سؤال کند یعنی قانونیکه بواسطه من باور سپرده است  
و همچنین اگر کسی اعتراضی بر قولی از اقوال قانون داشته باشد بیاید تا اینکه من اعتراض و دافع تمام پس موسی مشغول بتعلیم بود در  
باقی ایام خود یعنی از اول ماه بازدم تا ششم ماه و از دم قانون مکتوب و غیر مکتوب را تعلیم فرمود و سپرده نسخ از قانون بنی اسرائیل  
دادند که بدست خود نوشته بود باین نحو هر فرقه را یک نسخه دادند و ایشان در پیش در میان ایشان محفوظ باشد و بنی لای و ابکنسخه  
علاوه نیز دادند در هر یک محفوظ بماند و قانون غیر مکتوب یعنی روایات لسانی نیز را بر پوش خواندند در هفتم ماه بر جبل نوصعود فرمودند  
و در آنجا وفات کرد و پوش بعد از وفات موسی علیه السلام روایات لسانی نیز را بشوخی نفوس فرمود و ایشان هم بانبیا نفوس نمودند و  
پنجمین بر پیغمبر دیگر مینمایند تا اینکه از میان باروخ رسانید و باروخ بعزرا و عزرا جمع العلماء رسانید که اخوان ایشان شمعون  
صادق و اوهم بائنی کوس و اوهم بیوتی بن یحنا و اوهم بوسی بن باسیر و اوهم بنی هان اریلی و پوش بن برخا و این دو نفر به و این  
بچی و شمعون بن شطاه و ایشان بنیما با و ابی طلبون و این دو بهل و اوهم بر پیرش شمعون و مظنون اینکه این شمعون همان شمعون  
باشد که خدای تعالی نجات دهنده ما را بالای دست گرفت زمانیکه مادرش مریم او را بهیکل آورد بعد از انقضای ایام نظهر و اوهم بر پیرش  
غلائیل و این غلائیل همانست که پولس از او تعلیم گرفت و او بر پیر خود شمعون و او بر پیر خود غلائیل و او بر پیر خود شمعون و اوهم  
برای پیروان خود و شکر پیر شمعونست و یهودای حید و ش این روایات را در کتابی جمع نموده و این کتاب را معنی مینمایند انشی  
بعد گفته است که جماعت یهود این کتاب را بسیار تعظیم مینمایند و اعتقادشان است که هر چه در این کتاب است از جانب خداست که وحی  
شده است بموسی در جبل سبأ مثل قانون مکتوب لهذا محفوظ است واجب التکریم است مانند مکتوب و از زمانیکه این کتاب نوشته  
شده است بدست رسد در ایام عام رایج شده است و علمای کبار ایشان دو شرح بر این کتاب نوشته اند یکی در قرن ثالث در او شلم  
و ثانی در ابتدای قرن سادس در بابل و اسم هر کدام از این دو شرح گزانت زیرا که گزاد لغت بمعنی کالت و این دو شرح توضیح تمام  
از برای من حاصل شده است در نظر ایشان و زمانیکه شرح و متن جمع میشود انجیوع را ظالموت گویند و از برای حصول تمیز ظالموت

# فی نصیحة الامم

اورشلم و ظالمون بابل کوبند و مذهب تابع ایشان تماماً و کلاً مستدرج در این دو ظالمون است. کتب انبیاء از آنها خارج است  
 و چون ظالمون اورشلم مغلوب است فلذلک اعتبار ظالمون بابل در نزد ایشان الان زیادتر است آنهمی هورن مفسر نیز فرمودند  
 کلام در مجلد ثانی از نظم خود المطبوع **مشکله هزار و هشتصد و بیست و یک** گفته است و نقل کلام ایشان در باب (۳۰) هفتم از همین کتاب  
 خواهد شد انشاء الله و چون حال این کتب را دانستی حال کوئیم خود قیاس قدر در فصل (۳۰) از باب (۳۰) سیم در صفحه (۲۰۵) در  
 و نیم از نسخه مطبوعه **مشکله** از میزان الحقیق قرار نموده است که گفت غفلت نام وجه نمودن فرشتگان با و از خدادور کشتن شیطان  
 مغارقت نام از هشت که در سوره البقره و در اوایل سوره الاعراف مرقوم است در کتاب ظالمون و کفر و ضحاک و مبدع نام و سایر  
 کتب یهودیان منضبط است پس بعد از آنکه قیاس قرار نموده است که این امور در کتب هل یثم یهود قبل از جناب عینی منضبط و مسطوی  
 دیگر نمیدانم از کجا و بجزوات و جانات میگوید همین کذا در کتاب غیر مناسب و بی فواید است که کتب احادیث یهود بسیار  
 معتبر از سندان تویزه و انجیلست بلکه قیاس سندان کتب یهود تویزه و انجیل مطلقاً غلط است زیرا که این تویزه و انجیل ابد استند دارند  
 چنانچه در باب اول از همین کتاب خواهی دانست و اگر کوید چون این امور در تویزه نیست و هر چیز که در تویزه نباشد در تویزه عامر و در غیر  
 مسلم است در جواب کوئیم در این صورت لازم میباشد که جنت و نار را نیز منکر باشد چه اگر ذکر از جنت و نار در اسفار حشره تویزه نشده است  
 و احیاناً کتب انبیاء و انجیل در سائل حواری نیز در نزد شما مردود و غیر مسلم باشد بیجهت اشکال آنها با اخبار از قیامت و این موجب کفر و خروج  
 از دین مسیح علیها السلام است پس ثابت و محقق کردیم که قیاس مقصود و منظوری ندارد مگر نزاع صرف و مغالطه با اظهار بیان و متابعت حق  
**التبیه الثانی** در فصل دوم در صفحه (۵۰) و (۵۱) کوید که تویزه و بازگشت از جمله واجبات بوده و با دینی با ثوابی با چنین مکانانی  
 نیست که در نزد خدای مقدس و عادل کفاره گناهان انسان تواند کرد بد و ظاهر است که چنانکه آدمی که بعلت غفلت و بی باکی باید توبه  
 خود زنی با برضی یا برضی بجهت خود تحصیل نموده است توبه و انابه ز بخشش انیام نپذیرد و ضرر و مرخصش وضع نمیکرد همچنانکه  
 گاهی با ظلم و ستمی که از آدمی بعمل آید و محض ندامت و توبه دفع و عفو نخواهد شد بخوبی که در نزد خدا که شرع و عرف نیز توبه و بازگشت هرگز  
 و پرا از بازخواست منوجب عفو است و غلبه غلبه از قطع نظر از این انصاف آدمی بر آنکس که منوجه آن کرده باشد معلوم میباشد که توبه بازگشت  
 گناهان گناهان نمیتواند کرد بد و گناه محض از عفو نخواهد شد زیرا که آدمی با نساکت نمیکرد و گناه محض از عفو نخواهد شد انهمی انصاف  
**مقوله حقیر** که بد حاصل این کلمات اینست که تویزه از جمله حسنات و واجبات است و واجبات چون واجبت لهذا موجب عفو بخشش  
 گناه نمیشود پیش از جواب از قیاس قبل استفسار میشود که آیا ایمان بمسح و قبول دعوت انجناب رجوع و بازگشت بسوی انجیل  
 از جمله واجبات و یا مندرجات معلوم است شق ثابت نمیتواند قیاس اخبار کند زیرا که بجهت نزاع مستحبات شخص مخالف نمیشود پس  
 لابد باید بگوید از جمله واجبات نیز در نزد قیاس شرعی و قائمه نماند پس ایمان بمسح و رجوع و بازگشت بسوی انجیل  
 قائمه و عمری خواهد داشت چه لزوم کرده است که مردم دعوت مسیح قبول کنند و رجوع با انجیل نمایند و از برای قیاس نیز لازم  
 نبود که ادیان دیگر باطل کنند و مردم را دعوت بدین مسیح نمایند زیرا که قبول این دعوت از جمله واجبات و واجبات نیز شرعی و  
 قائمه نماند و کتاب قیاس مملو است از اینک واجبات قائمه ندارند پس کتاب نوشتن قیاس خواست و کار لغوی نیز صادق نمیشود  
 مگر از آدم سینه بعقل بلکه دعوت جناب مسیح و سایر انبیاء علیهم السلام نیز بیفایده و لغو خواهد بود بلکه انزال کتب و ارسال رسل  
 از خدا لغو و بیفایده خواهد بود زیرا که متابعت انبیاء واجب و انهم قائمه ندارد و این مذهب حکماً اروا است که علمای پروتستان  
 آنها را مسیحی ملاحظه کرده اند که منکر جمیع ادیان بخصوص دین مسیح میباشد لعل قیاس نیز از آنها باشد و مصلحت خود را در اظهار نظر  
 و الا واجبات قائمه ندارند یعنی چه خلاصه کلام بر دین مسیحی نمیدانم که این قیاس چه قدر غاری از حکمت و شرایع بوده و معلوم  
 میشود که محض عقل خود و شرایع حرکت میکند که هیچ شرعی ندیده و تویزه و انجیل نمیدانند است الحاصل تحقیق اینست که  
 قیاس نمیدانست که جهنم خداوند عالم جل شانهم نور است و کمال و صلیت و ملکوتی است و هر نور و نور کمال



# هدایه هفتاد و یکمین

و نعت و استراحت بدست و جهل شیطان ظلمت است و نقص و بیچین و ملکوت زمین جهل شیطان است و هر ظلمت و شر و نقص  
و ذلت و غلبه است ایما و انسان در مابین علیین و بیچین و اذا شکر شده است و بخدا است که بطرف علیین توجه کند و سلوک نماید  
با بطرف بیچین توجه کند و سلوک نماید پس هرگاه رو بخیر و نور و کمال کرد سر تا پا نور و خیر و کمال شود و چون ملکوت آسمان جاوید است  
او هم جاوید شود و چون رخت شرارت را بپوشاند و بلباس ملکوت آسمان درآید و آن لباس کهنه شدن ندارد و غرض و عرض پذیرد  
و ابد با ماند در جوار خداوند جل شانده و اهل نعمت و راحت و جنت باشد و چون پشت بعلین کند و رو بیچین و عمل بمقتضای  
نفس اماره و شیطان نماید ظلماتی شود و کشف کرد و در سنگین شود و در زمین بخالد نماید و نیست در او غلبه جهل آسانی تا او را  
بیا لاکتد پس در ظلمت بیرون که ظلمت بیچین است بماند و چون این امر در نا جمل بغایت اشهار است لهذا محتاج بدگر شود  
نیست پس شخص خاصی هرگاه مدتی پشت با آسمان کرده و رو بر زمین و خود را از ظلماتی نموده و هرگاه بازگشت و رو با آسمان نماید و پشت  
بر زمین کند البته نورانی شود تا آنجا می بینی که اگر پشت با آفتاب کنی هزار سال و یکطرفه العین رو با آفتاب کنی ظلمت هزار ساله را بل و نور  
در رو با آفتاب شود چنانکه هرگاه هزار سال رو با آفتاب کنی و یکساعت پشت با و کنی نور هزار ساله برود و ظلمت آید و هرگاه هرگاه کسی  
هزار سال عصیان کند و یکطرفه العین بازگشت بسوی خدا کند و توجه نماید بوجه نام حقیقی البت جمع عصیان او پاک شود همان توجه  
و هرگاه هزار سال تومن باشد و منوجه خدا و یکطرفه العین کافر شود نور او تمام و ظلمت صرف شود و بدرک اسفل اندیش معلوم شد  
برای آدم غافل منصف که بازگشت بسوی خدا اثرش محو ظلمت معاصی است و توبه معنی دیگر چیزی بازگشت بسوی خدا ندارد و مسلمین میگویند  
توبه خود گناهان میکند نه معنی این است که کسی بگوید توبه کردم از گناهان بسوی خدا و بهین گناهانش امر زنده شود خاشاک خاشاک بلکه  
هرگاه کسی این کلمه را بگوید و شرط از اجبیل نیاید و در دنیا این قول است هزار آه در نامه اعمال او نوشته شود و عصیان برای او ثبت گردد  
نظر اعدا پس توبه حقیقی عبارت از توجه نامت بسوی خدا و این معنی در نزد مسلمین محقق نشود مگر با مور چند اول آنها آنست که اصلاح  
عقاید کند و خدای خود را بشناسد و اگر در شناختن او تصور است اول آنها را اصلاح کند چرا که انسان اگر خدای خود را نشناسد  
نمیداند که بچگونه توجه کند و رو بیک نماید معلوم است اگر کسی افکار را نشناسد نمیتواند رو با آفتاب بشود چرا که نمیداند آفتاب کجاست پس شرط  
اول توبه معرفت خداست و معرفت حاصل نمیشود مگر در توحید نه در تثلیث زیرا که مثلث مشرکست هفتاد و اثبات شرک از برای  
خدا معرفت خدا نیست بلکه عین جهل و نادانست و در قیام اعراض طلب است از بیچین و شیطان و انهم محقون نشود مگر معرفت شیطان  
چرا که انسان اگر چیزی را نشناسد نمیتواند از او اجتناب کرد البت در معرفت شیطان هم لازمست تا انسان از او اجتناب کند و الا  
بنا اینکه با او هم خواب شود و نداند و که او را بخت خود نخیرت کرد و اند و شیطان هم بخت نیست و در بطائی ننشسته است و قاش سخن  
نمیگوید تا انسان از او بشود و اعراض کند بلکه او را اولیاء و همای کلی است که در همه حال خود بر زمین میکند پس هر کس برآید که نور اجلا  
حق دعوت میکند از قبیل کفر و معصیت بدانکه او شیطان است و با شیطان در زبان او تکلم میکند هر چه کلی که هست از او اجتناب کن  
و فرار نماید پس شرط دوم توبه معرفت شیطان است در همه احوال تا بتوانی از او فرار کنی شرط سوم عزیمت بر عدم عود است بسوی همه احوال شیطان  
که اگر در دل دارد که بسوی همه احوال شیطان خواهم عود کرد این کس است هزار آه کرده است برت و خالی خود و بسوی خدا توجه نکرده است  
و قلب و جو شیطان است رسول خدا صلوات الله علیه فرمودند الثابت من الذنب والمصر علیه کالمسهر بر تبه و شرط چهارم  
آنکه عزیمت نماید بصدق و صفا در ادای حقوق که تا زمان توبه در آن تفریط کرده است از حقوق خدا و رسول خدا و ائمه هدی از حق  
برادران و حق پیشوایان و عزیمت نماید بر جبر کسی که تا آن زمان کرده است از معاصی چرا که در توأم بر برای هر معصیتی بگناه است  
پس باید تا معاصی را که سابقا کرده هم عزیمت بر زدن و بجا آوردن گناه نماید و وظایفی را که نکرده سعی در ادای آنها نماید حقوق تفریط  
شده را بجا آورد تا مکنت و فرصت و عازم برآید باشد با عدم مکنت و فرصت و اگر این عزیمت با او نباشد توبه حقیقی عمل نیامده است  
فلس بنایب و شرط پنجم علاوه بر اصلاح عقاید و اصلاح اعمال بعد از اخلاقی نیز لازمست چرا که توبه با توکل بر غیر و خوف از غیر و عذر





# توبه و حقیقت آن

هر که تمام شریعت را نگاه دارد و در بجز و قصور و زدن ملزم همه میباشد (۱) زیرا او که گفت زنا مکن نیز گفت قتل مکن پس هر چند زانی که  
اگر قتل کردی متعدی شریعت شد (۲) همچنین تکلم کشید و عمل نمائید مانند کسانیکه بشریعت آزادی را ورزی خواهند یافت (۳) زیرا حکم  
بهری بر کسی است که درم نکرده است خواهد شد و رحم بر حکم مفتر میشود (۴) ای برادران من چه سود دارد کسب آنرا که بگوید ایمان دارم وقتی که  
عمل نماز را با ایمان مسواک و اذیخا نشد (۵) پس اگر برادری ناخواهری برهنه یا محتاج خوراک روزی نباشد (۶) و کسی از شما  
بدیشان گوید سلام برود و کرم و سپر شود لیکن ما محتاج بدن زاید بدانند چه نفع دارد (۷) و همچنین ایمان نیز اگر اعمال آن  
خود مرده است (۸) بلکه کسی خواهد گفت تو ایمان داری و من اعمال دارم ایمان خود زاید و من اعمال من تمام و من ایمان خود را از اعمال  
خود بنخواهم نمود (۹) تو ایمان داری که خدا واحد است نیکو میکنی شیاطین نیز ایمان دارند و میبازند (۱۰) ولیکن ای مرد باطل آیا میخواهی  
دانستی که ایمان بدون اعمال مرده است (۱۱) آیا پدر ما ابرهیم با اعمال عادل شمرده نشد و وقتی که پسر خود اسحق را بفرست نگاه گذرانید (۱۲)  
ی پستی که ایمان با اعمال او عمل کرد و ایمان از اعمال کامل کرد (۱۳) و آن نوشته تمام گشت که میگوید ابرهیم بخدا ایمان آورد و برای او عمل  
منسوب کردید و بخلیل الله مسیحی شد (۱۴) پس می بینی که ایشان از اعمال عادل شمرده میشوند نه از ایمان تنها (۱۵) و همچنین ابا زاحب  
نیز از اعمال عادل شمرده نشد و وقتی که قاصداً از اید پرست برآه دیگر روانه نمود (۱۶) از آنرو همچنانکه بدن بی روح مرده است همچنین ایمان  
بدون اعمال مرده است انشائی دلائل بر اقوال بر آنچه که ما گفتیم و نوشتم غنی نیست پس اگر ایمان با اعمال سبب نجات باشد چنانچه من عرض  
علمای بر تو گفتند میباشد پس باید شیاطین نیز از اهل نجات باشند چرا که ایمان دارند و میبازند بنا بر نص بعقوب و اتفاقاً قول او یعنی قول  
قتیس مثالی آورده است چنانکه بنویسند بزم انسان نیاید برود و در نزوحا که شرع و عین خلاص را از خواست ندهد جواب اینک استغفار  
بجانب عینی و کفاره مرگ انجیل علی قولم از ایمان مبدد باشد و با مرضش بودی میباشد بانه اگر این اثر سر میزد یک نفسی از امراض  
نمردی و هیچیک از آنها کشته نشدی هر چه جواب باشد جواب ماها است با این سخن عالم است که این طور دفع اثر توبه نماید و حال آنکه هیچ  
انبیاء امر توبه کرده اند و هر قومیکه توبه کردند مانند قوم یونان عذاب ایشان برداشته شد و هر قومیکه توبه نکردند معذب شدند و انبیا  
نهادند مگر بجهت توبه دادن مردم از اعمال ناشایسته اگر توبه اثر نداشت و دفع مرض نمیکرد پس از چه قوم یونان بن معنی بلا از ایشان دفع شد  
و اگر بزرگ توبه اثر نداشت پس از چه همه این بلاها بر بنی اسرائیل نازل میشدند بمانند گناه حضرت داود را چه دفع کرد غیر از توبه و اگر توبه  
اثر نداشتند لازم میباشد که حواریین از جمله هالکین باشند و حال آنکه ایشان در نزد فیلیپین پیغمبران و افضل از جمیع انبیا یعنی اسرائیل  
حتی جناب موسی میباشد چنانچه در حق ایشان فرمود شما مرا انکار خواهید کرد و همه انکار کردند چنانچه در باب (۱۷) بیست و ششم  
از انجیل عتی و باب (۱۸) چهاردهم از انجیل مرقس و باب (۱۹) بیست و دوم از انجیل لوقا و باب (۲۰) شانزدهم از انجیل یوحنا مرقوم گردید  
پس همه حواریین منکر مسیح گردیدند بخصوص بطرس پس اگر توبه سبب نجات نیست سبب نجات ایشان چه شد خلاصه کلام اثر و ثواب توبه  
بدی است محتاج بدان که شواهد نمیشود چنانکه انبیا پرست لیکن بر وفق حدیث سه شاهد ذکر میکنم **شاهد اول** در باب  
(۲۱) از انجیل عتی از قول بچای همدند در راه (۲۲) مابین یوحنا و بیان کننده است (۲۳) و امر توبه بون سبب و قورین بل ملکوت دشمنی  
یعنی توبه بکنند زیرا که ملکوت آسمان نزد یکست **شاهد دوم** در باب (۲۴) از باب (۲۵) از رساله دوم بطرس این خود ذکر شده است  
که خداوند میخواهد که کسی هلاک کرد بلکه تمامی توبه رجوع کنند **شاهد سوم** در کتاب خرفال پیغمبر در باب (۲۶) در باب (۲۷)  
باین نحو توبه نافذ است (۲۸) بایشان بگو که خداوند خدا چنین بفرماید بجهت خود قسم که از مرگ شریع هیچ حظی نمیآید بلکه حظ من از این  
شرایطه خود بر کشته زنده بماند انشائی **مؤلف گوید** اگر توبه نماند پس از چیست شریعت وقتی که بر کشت زنده بماند خلاصه  
کلام شاهد پنجم از حصر بر و نیست در باب (۲۹) از باب (۳۰) از انجیل یوحنا خود مسیح بر بنقود بیس نام خطاب فرموده که هر اینه بخو  
زاست میگویم که تا کسی تولد نازد نباید ملکوت خدا را نینواند دید **مؤلف گوید** مقصود از تولد تازه همان توبه است که موجب دخول در ملکوت  
پس چطور رفتن میگوید توبه باز جمله واجبات است و این ندارد امثال ثلثه که در باب (۳۱) باز درم از انجیل لوقا مذکور گردیده اند مقصود از آنها



# مقدمه کتب فقهیه

توبیست یعنی مثل کوفسند کشته و مثل درم کشته و مثل پسر صرف و یک شاهد دیگر در نتیجه توبه که موجب رفع عذابست در کنیم  
و مردم سر مطلب در باب (۳) از کتاب پونی بنی عیسی علیه السلام این نحو عیان و بیان کشید است (۱) و کلام خداوند در دوم بد پنجمون یوناه رسید  
(۲) که بر چیز بشهر بزرگ نینو بر پرو و نذا نیکه بنو میگویم بان نذا نما (۳) پس یوناه بر طبق کلام خداوند بر خواسته نینو بر رفت و حال آنکه نینو به  
شهر بسیار بزرگ بمسافت سه روز بود (۴) و یوناه بعد دیگر و شروع بگردش شهر نمود و نذا کرده گفت که هنوز چهل روز مانده است تا که نینو  
سرتگون کرد (۵) و مردمان نینو به بخدا ایمان آوردند و روزه نذا کرده از بزرگ تا کوچک ایشان پلاسه از او شبند (۶) و محض اینکه انجیل  
بملاک نینو بر رسید از بخش برخواست و لباس عزت را از برش کند و پلاسر را پوشیده بر خاک گشت (۷) پس از فرمان ملک و اکابرش رفت  
بد پنجمون نذاگان فرمودند که ایشانان و بهائم و گاو ان و کوسفندان چیز بر انچند و ما کولان را انخورند و بر ان نوشند (۸) و انسا بان و بهائم  
پلاسه از او شدند و بخدا شدت فریاد نمایند و هر کسی از راه زشت خود و از ظلم که در دستش میباشد برگردد (۹) که میداند شاید که خدا بر  
نصیر بازده اش دهد و از شدت فحش رجوع نماید تا که هلاک نکند (۱۰) چونکه خدا اعمال ایشان را بد کرد از راه زشت خود برگردد بخدا  
در باره بلا نیکه فرموده بود که با ایشان بنماید نصیر بازده اش داده از انجا نیاورد انشی پس ازین ضربات معلوم میشود که توبه چنین امر نیکه  
از اذیت و نصیر میدد عذاب بلاهای دنیا و آخرت را دفع مینماید چنانچه در بدی پس معلوم و محقق گردید که شمس الطوبی و امغاط عوام  
از کتابهای خود نیز خبر نداد اهل اعتقاد نذا شد با شدا ظهار اعتقاد از برای مال دنیا س خدا بنماید نذیر ای او را در دنیا و آخرت و اوف  
تبت و خواهد داد و اما اینکه گفت بنوبه انصاف انسان سناک نمیشود الخ سبب آنستکه انسان نمیداند که شرایط توبه بعمل آمدن  
شد با نرخی ای این امر نیز از الطاف الهی است که بنده این امر را نذاند و دائم منزلزل باشد و همیشه نضرع و ذاری و الحاح و نا بهره و ابهال بد  
ذوالجلال نماید و اگر میداند سبب شرایط توبه بعمل آمدن و مقبول گشت احتمال میرفت ترک اعمال نماید و با مغرور شود و از پنجه دوباره هلاک  
ببندد و نیز از شمس میرسیم که انصاف انسان با ایمان بعضی و کفار مرگ او سناک میشود با نذا اگر کوید سناک میشود تکذیبش میکند چرا که  
خود مان مسیحی بودیم اعتقاد ما مطابق اعتقاد قیس بودیم مع هذا انصاف ما سناک نبودنا اینکه داخل درین خانم الانبیا کردیم بحمد  
انصاف ما سناک شد این امر وجدانست نه تفریری و تحریری پس اگر ایمان بمسح انصاف را سناک میکنند پس چرا امتا بعاتش منزلزل و ازین  
انجیل بر میگردد و داخل درین دیگر میشوند و اگر کوید که این اشخاص درین خالص و ذانی نذا شنیدیم معلوم شد که انسان در حال ایمان نمیداند  
که این ایمان مستقر است و با غایت خلوص و پسندیده و اعمال او مرضیه است و با نذا انجیل عینی نضرمود که اگر ز یاد نیا شد عدل شمار عدل  
کثیر و فریبین داخل ملکوت سموات نمیشود با نضرمودند که اگر شما از بدی خلق نکند و بد خدا از بدی شما نمیکرد با نذا که عصبان نکرده  
باشد و بکستکه مطمئن است که داخل ملکوت میشود چه فرقی دارد توبه با ایمان انجیل مسیح در این (۲۱) از باب (۷) از انجیل متی جین و موره اند  
(۲۱) نه هرگز که فریاد و نذیر و نذا که بد داخل ملکوت آسان کرد مگر اینکه از اذیت پدر در آنکه در آسمان است بخدا آورد (۲۲) بسا در روز مرخواست  
گفت خداوند اخدا و نذا با بنام توبت نمودیم و با سم نود بوها را انراج نکردیم و بنام توبت عجزات بسیار ظاهر نساخیم (۲۳) انگاه با نذا انجیل  
گفت که هرگز شما نذا نساخیم ای بدکاران از من دور شوید انشی با وجود این عجزات انجیل کجا اطینان حاصل میشود و انصاف انسان سناک  
میکرد با این ایمانها نیکه مسیحین ذاند و حال آنکه این جماع مطر و درین ایمان نشان بجدی بود که با سم مسیح توبت میکردند و شیا طین انراج  
م نمودند و معجزات ظاهر میساختند مع ذلك با ایشان خواهد فرمود ای بدکاران از من دور شوید که هرگز شما نذا نساخیم توبه فیسبی نینو  
نموده ما سم مسیح و نسا طین بنام انجیل انراج نموده و نساخیم ظاهر نساخیم از کجا این اطینان از برای توبه و امثال نوا ظاهر شد با علیز  
این امور مطمئن نیستند بلکه مطر و نذیر صریح انجیل انها الفسب نوا امثال نوا طینان از کجا حاصل کردید و این ابات صریحند در رد  
قیس که ایمان بعمل ناکافی و سبب نجات میداند پس معلوم و محقق گردید که بعضی از برای اضلال منکر ثمره توبه گردیده است و میخواهد خود  
و باقی مردم را بگویند ایمان بعضی دارم دیگر چه میخواهد بکشد نفوس شریره هم این دعوت ناز و قبول میکنند اینستکه امر و در میان مسیحین  
هیچ کاری از شریعت باقی نمانده مگر و امرا و اول فضل و در سرت آیند و امر نیز از برای نظم مملکت نذا برای متابعت شریعت و جواب این